

اطفالش را کشته اند مردم که از حقیقت قضیه خبر نداشتند از روی خشم و تعصب مذهبی اذیت و آزار آنها را جایز و ثواب می دانستند و به فکر انتقام جوشی بودند. عامل دوم اینکه بدون تردید اسفندیار خان به مأمورین شهربانی یزد تعارف داده بوده که زندانیان را شکنجه بدهند مأمورین زندان هم از آنها توقع دریافت پول داشتند شمس‌ی اظهار می دارد این سلولها را عمداً به ما اختصاص داده اند تا مجبور شویم به گناه ناکرده اعتراف کنیم یا جان به جان آفرین تسلیم نمائیم تا بگویند قاتلین در زندان مُردند و پرونده ما را ببندند زیرا من فکر نمی کنم امروزه در هیچ جای دنیا تا این اندازه محبوسین را زجر و شکنجه بدهند خداوند خودش می داند ما بی تقصیریم خودش هم طاقت تحمل این صدمات را به ما داده است.

### تهمت واهی به جلال بینش

گنه کرد در بلخ آهنگری  
بشو شتر زدند گردن مسگری

عجیب ترین اقدام مأمورین قضائی یزد تعقیب جلال بینش به استناد نامه او خطاب به حاج میرزا حسن شمس‌ی مبنی بر اعلام وصول تنباکوی ارسالی از ابرقو و تحویل آن به شخص زردشتی می باشد که قضات با انصاف این نامه را رمز اعلام انجام قتل دانسته و نتیجه گرفته اند که نامه دلالت دارد که بینش هم در موضوع قتل دخالت داشته است و او را معاون در جرم شناخته و دستور جلبش را صادر نموده اند. جای کمال تأسف است که قضات محترم دادگستری یزد نامه جلال بینش را که در خانه شمس‌ی پیدا کرده اند و مضمونش اعلام وصول تنباکو و تحویل آن به شخص زردشتی است چگونه و با چه تعبیر و تفسیری رمز اجرای قتل در ابرقو تعبیر کرده اند. جلال بینش در یزد بوده چه اطلاع یا مداخله ای در انجام قتل ابرقو می توانسته داشته

باشد تا آن را بطور مرموز به شمس‌ی در اسفندآباد اعلام نماید. آیا وقتی غرض آمد تمام موازین قانونی و اخلاقی باید فراموش گردد؟ این چه تعبیر ناشیانه و دور از موازین عقلانی است که اعلام وصول تنباکو از یزد به ابرقو تعبیر به ارتکاب قتل در ابرقو گردد آنهم از طرف شخص ساکن یزد به شخص مقیم اسفند آباد ابرقو. اگر بینش مریض بوده و برای معالجه به طهران رفته بوده در نامه مکشوفه در خانه شمس‌ی نام شخص زردشتی صاحب تنباکو تصریح شده بوده بازپرس می توانست با احضار او موضوع تنباکو را استعلام نماید تا بطلان فرضیه غلط در ذهن او واضح و روشن گردد.

### درگذشت جلال بینش قبل از محاکمه در زندان قصر

با آنکه دلیل و اماره ای بر علیه جلال بینش بازرگان درستکار علیل المزاج وجود نداشت بازپرس یزد پرونده را برای تعقیب او مفتوح گذاشته بود. بینش مدت مدیدی بود که از زخم روده رنج می برد معالجات در یزد هم نتیجه ای نبخشیده بود ناچار برای معالجه به طهران می رود. در روز دوم بهمن ماه ۱۳۲۹ نزدیک ظهر در بازار طهران دو جوان یزدی بینش را مشاهده کرده با سر و صدا و هیاهو و جنجال مردم را بیاری طلبیده ادعا می کنند که این مرد قاتل و فراری است باید او را جلب کنیم جوانان یزدی و اهالی بازار او را دستگیر نموده به کلانتری می برند رئیس کلانتری به رسیدگی پرداخته چون دلیلی برای بازداشت او ندیده مانند رئیس کلانتری سه شیراز در مورد دستگیری احمد نکوئی توسط اسفندیار خان به مردم جواب می دهد که من بدون دلیل و بدون حکم جلب از دادسرا نمی توانم این مرد علیل را بازداشت کنم و شما هم حق بازداشت او را ندارید آنها را از کلانتری اخراج می کند و بینش را هم آزاد می نماید. اما پس از خروج بینش از کلانتری جوانان یزدی او را تعقیب نموده به

دادگستری می برند دکتر ابراهیم پاد دادستان استان مرکز باستناد ادعای واهی و بی اساس جوانان یزدی بدون تحقیق و بازجوئی دستور توقیف او را صادر کرده به زندان می فرستد و حتی مانند یک رئیس کلانتری هم قانون را رعایت نمی کند.

نصیری می نویسد: بعد از بازداشت بینش فرزند ارشدش محمد علی بینش به اینجانب مراجعه کرد تا با قبول وکالت برای استخلاص پدر بیمارش اقدام کنم با توجه به سابقه بیماری مزمن و گواهی پزشکان معالج که حال او را وخیم تشخیص داده بودند با تقاضای قانونی فرزندش موافقت کرده وکالت او را پذیرفتم امیدواری زیادی داشتم که با مراجعه به دادستان استان و ارائه مدارک بیماری بتوانم با سپردن ضامن معتبر یا وجه الضمان کافی قرار بازداشت را بقرار آزادی تبدیل کنم اما مشاهده نمودم که نه تنها دکتر پاد بازداشت او را مجاز می داند بلکه با تبدیل قرار هم به شدت مخالف است چون درباره اتهام واهی نسبت به بینش تحقیقی به عمل نیاورده و سئوالی هم از او نکرده و تحصیل دلیل هم ننموده بودند این قرار مخالف صریح قانون بود و دادستان استان چنین حقی را نداشت و مقامات ذیصلاح دیگر هم بدون بازجوئی و تحصیل دلیل حق نداشته اند به استناد نامه بینش مبنی بر اعلام وصول تنباکو از طرف حاج میرزا حسن و تحویل به شخص زردشتی آن را دستاویز قرار داده بینش را تعقیب کنند.

عجب تر آنکه دادستان استان مرکز حداقل قبل یا بعد از بازداشت دستور بازجوئی و تحصیل دلیل را به مراجع ذیصلاح صادر نکرده و متهم بیمار ناتوان را بدون اعلام جرم در زندان نگاهداشته که این اقدام دادستان جرم و توقیف خلاف قانون بوده و قانوناً می بایست آمر و مجری این امر پس از مرگ بینش در اثر سهل انگاری دادستان تحت تعقیب قانونی قرار می گرفت اما در مورد بهائیان که کتمان عقیده نکرده با صداقت دیانت خود را اظهار داشته اند اجرای هر عمل خلاف قانونی مجاز شناخته می شود.

لازم به تذکر است که در طهران در بدو امر از اتهام و علت بازداشت بینش بیحیر بودیم نمی دانستیم نامه ای که او به شمس راجع به وصول تنباکو و تحویل آن به شخص زردشتی نوشته بهانه ای به دست بازپرس با انصاف داده آن را به تصور موهوم خود رمز اعلام قتل دانسته در حالیکه اگر بازپرس بیغرض بود شخص زردشتی را احضار و بازجوئی می کرد تا بطلان تصور غلط او ثابت و مطلب روشن گردد اما چون جلال بینش در پرونده قتل محمد فخار هم در مظان اتهام واقع شده این بار هم بازپرس می خواسته او را متهم کرده بر خیل متهمین بیگناه بیافزاید غافل از اینکه رضا لطفی هم که در نهایت غرض ورزی و خشونت در فکر متهم کردن بهائیان بوده جثه ضعیف و علیل المزاج بینش را دیده فهمیده که با بهائیان مرآوده ای نداشته دلش بحال او سوخته است دست از سرش برداشته است.

من قبل از صدور قرار رفع نقص تحقیقات از دیوان عالی جنائی شعبه یک مرکز و حتی بعد از آن هم نامه های متعددی به ضمیمه گواهی پزشک معالج مبنی بر وخامت حال بینش به دکتر پاد نوشتم شفاهاً هم با او مذاکره کردم و به او گوشزد نمودم که جان بیمار زندانی در معرض خطر است متأسفانه این قاضی بی انصاف یا جرأت نکرد یا با نهایت خصومت و تعصب زندانی بیمار بیگناه را بدون دلیل و بازجوئی در زندان نگاهداشت تا قبل از محاکمه در روز یازدهم دیماه ۱۳۳۰ پس از تحمل یازده ماه مشقتها طاق فرسای زندان و ناملایمات این جهان از مظالم قضات بی انصاف نجات یافت و با خلوص نیت و ایمان و حسن خاتمه در نهایت بیگناهی در زندان قصر جان بجان آفرین تسلیم کرد خداوند بخشنده روح پاکش را غریق انوار موهبت و مغفرت خود قرار دهد کاش می دانستم صادقی و دکتر پاد که موجب مرگ بینش شدند در نزد وجدان خود هیچ احساس پشیمانی و شرمساری می فرمایند یا نه؟

## دکتر پاد به استادی دانشکده حقوق منصوب شد

نصیری می نویسد:

دکتر ابراهیم پاد از شغل قضائی مستعفی و بجای دکتر علی شایگان استاد دانشکده حقوق که در آن موقع در زندان به سر می برد در دانشکده حقوق به تدریس مشغول شد.

دکتر پاد سابقاً نام فامیلش دکترزاده و عضو اداری دادگستری بود چندی به اروپا رفت و با عنوان دکترای حقوق مراجعت و بنام دکتر دکترزاده مشغول به کار شد. در سال ۱۳۱۸ که من بازپرس شعبه دوم دادرای طهران بودم دکتر دکترزاده هم بازپرس بود چون اغلب خطاب دکتر دکترزاده اشکال داشت هر کس ایشان را بنام دکترزاده مخاطب می ساخت ایشان جواب می داد دکتر دکترزاده. روزی دکتر ملک اسماعیلی معاون دادرای طهران که دارای تحصیلات عالی و حسن ذوق و قریحه قضائی بود پرونده ای را به من داد و گفت این قرار را مطالعه کن من پرونده را باز نموده و قرار بازپرس را که دکترزاده صادر کرده بود مطالعه کردم گفتم اقدامی ندارد که من انجام دهم دکتر اسماعیلی اظهار داشت اقدامی ندارد ولی خالی از تفریح نیست. من تعجب کردم که چرا دکتر اسماعیلی حاضر شد قرار بی سر و ته همکارش را به من نشان دهد از او پرسیدم آیا ممکن است بفرمائید چگونه راضی شدید این قرار که که کاملاً مضحک و بی معنی است به من نشان دهید جواب داد آخر امثال ایشان آبروی دکترها را می برند. اما چند سال بعد معلوم شد دکترزاده نام فامیلش را به پاد تغییر داده است. عجب تر آنکه آن حضرت استاد دانشکده حقوق و بعداً وکیل دادگستری شد و طرح اغلب قوانین دوره اخیر زائیده مغز متفکر ایشان بود در حالیکه دکتر ملک اسماعیلی بازنشسته و گوشه نشین شده بود.

## ترجمه تلگراف تسلیت آمیز مولای مهربان

به مناسبت صعود جلال بینش

از صعود بینش نهایت تأثر حاصل اجرش در ملکوت الهی جزیل برای  
علو درجات روح او از صمیم قلب دعا می کنم شوقی

### قرار نهائی بازپرس یزد

جواد صادقی بازپرس یزد در خاتمه تحقیقات و رسیدگی های خود قراری صادر می نماید که خلاصه آن بدین شرح است:

قرار مجرمیت: متهمین به ارتکاب قتل عبارتند از: ۱- محمد شیروانی  
۲- محمد حسین نکوئی ۳- احمد نکوئی ۴- علی محمد شیروانی  
معاونین و محرکین قتل عبارتند از: ۱- حاجی میرزا حسن شمسى عضو محفل روحانی اسفندآباد که بنام رئیس محفل او را مورد تعقیب قرار داده اند  
۲- عباسعلی پورمهدی ۳- نه (۹) نفر اعضای محفل روحانی یزد  
نسبت به سه نفر اسفندآبادی محمد رفاهی، حسین همتی و حسن کرم بخش قرار منع تعقیب صادر شده به تأیید دادستان رسیده و پرونده برای سه نفر اسفندآبادی که هنوز شناخته نشده اند مفتوح مانده است زیرا پس از رسیدگی و تحقیق از شهود و مطلعین مسلمان ثابت و محرز شده که سه نفر متهمین نامبرده قبلی علاوه بر اینکه دلیل و مدرکی علیه آنها اقامه نشده به اثبات رسیده که در شب وقوع حادثه فرسنگها دور از ابرقو بوده اند.

بنا بمراتب فوق صادقی که خود مبتکر و مؤسس و بانی این پرونده خلاف حقیقت و بلا دلیل بوده است و بر خلاف تمام موازین قانونی اصل را بر مجرمیت قرار داده است در مورد سه نفر اسفندآبادی فوق الذکر با اثبات برائت و تحقق عدم حضور آنها در محل واقعه قرار منع تعقیب آنها را صادر نموده با موافقت دادستان آن متهمان بیگناه را پس از مدتها تحمل زندان آزاد کرده و پرونده را برای تعقیب سه نفر اسفندآبادی موهوم مجعول خاکپور مفتوح گذاشته است.

### مقدمه کیفر خواست دادستان یزد

در شب سیزدهم دی ماه ۱۳۲۸ قتل فجیعی در دو کیلومتری ابرقو (۲۱۸ کیلومتری یزد) در مزرعه رباط که تقریباً چهار خانوار در آنجا سکونت داشته اتفاق افتاده که شش نفر به قتل رسیده اند. بدین معنی که صغری نام پنجاه ساله و پنج فرزند صغیر او بنام معصومه ۱۵ ساله، خدیجه ۱۱ ساله، بی بی ۸ ساله، علی اکبر ۱۴ ساله و حسین ۶ ساله در خانه صغری مادرشان سکونت داشته و با کمال فقر و مسکنت و در عین حال کلفتی، نان پزی و چرخ رسی امرار معاش می نموده است. مقتولین از خستگی روزانه اندکی فراغت حاصل نموده و در خواب عمیقی فرو رفته که محمد شیروانی و محمد حسین و احمد نکوشی برادرهای او و علی محمد فرزندش به اتفاق سه نفر اسفندآبادی بهائی که تاکنون شناخته نشده اند آنها را کشته اند و نسبت به آن سه نفر و جلال بینش یکی از محرکین قتل پرونده مفتوح است که به تحریک میرزا حسن شمسی از بهائی های اسفندآباد و عباسعلی پورمهدی که از طرف محفل بهائیان یزد به عنوان مهاجرت به ابرقو اعزام شده و به تحریک ۹ نفر اعضای محفل یزد به جرم اینکه صغری مقتوله به بهائی ها فحاشی می کرده و بطوری در این

قسمت متعصب بوده که در مساجد و مجامع عمومی که وعاظ مشغول وعظ بودند بلند فریاد می کرده که به عباس افندی و سران بهائی لعن کنید و نیز چون در همسایگی او محمد شیروانی سکونت داشته و مشارالیه یکی از بهائی های متعصب بوده که بنا به اظهار عیالش قرآن را پاره کرده و سوزانده و صغری مقتوله هم که می دانسته محمد بهائی است تجاهر می کرده است و به بهائی ها ناسزا می گفته بطوریکه بازپرس در قرار مرقوم فرموده محمد و فرزندانش از این جریانات رنج می برده اند و چون ابرقو محلی است که محمد آزادی عمل نداشته و نتوانسته رسماً خود را بهائی معرفی کند کینه صغری و بچه های او در دل محمد و عباسعلی پورمهدی اعزامی از طرف محفل بهائی های یزد و اعضای محفل مزبور جایگزین گردیده و مانع و رادع بزرگی برای تشکیل محفل در ابرقو و تبلیغات آنها بوده... الخ دادستان یزد سید محمد جلالی

بنده در اواخر سال ۱۳۲۹ شمسی کیفر خواست دادستان یزد را به دقت مطالعه کرده ام ولی اکنون به تمام آن دسترسی ندارم فقط مقدمه آنرا از یادداشت های احمد نصیری که از صفحه ۵۹ تا ۶۱ رساله کیفر بیگناهان بدست آورده در بالا نقل کرده ام.

## چاپ و انتشار کیفر خواست

سید محمد جلالی نائینی مدتها در یزد به قضاوت اشتغال داشته و می دانسته اعضای محفل روحانی یزد از محترمین و معاریف خوشنام هستند و از پرونده ساختگی ژاندارمری و بازپرس هم اطلاع کامل داشته معلوم نیست تحت تأثیر چه عواملی قرار گرفته که با بازپرس همدست شده و حتی بر خلاف قولی که به برادرش داده بوده کیفر خواستی عاری از حقیقت و تحریک آمیز صادر کرده بصورت جزوات متعدد در مطبعه گلپهار یزد به چاپ رسانیده و در شهرهای مختلف بین مردم توزیع کرده تا با تحریک احساسات مذهبی مردم متعصب و بی خبر از حقیقت با ایجاد هیاهو و جنجال ادعای ناحق خود را بر کرسی حق بنشانند چنانچه در صفحات بعد ملاحظه خواهید فرمود منجر به صدور حکم ظالمانه دادگاه عالی جنائی و دیوان کشور گردیده است.

## حسن نیت مهدیقلی آذری رئیس اداره دارائی یزد

از آنجائی که باید نام افراد نیکوکار هم در تاریخ ثبت و جاودان بماند لازم می دانم نام مهدیقلی آذری رئیس دارائی یزد را هم به نیکی یاد کنم زیرا پس از اینکه صادقی بازپرس یزد قرار تعقیب و بازداشت ۹ نفر اعضای محفل روحانی یزد را صادر می کند چون سه نفر از آنها (حبیب الله رأفتی، دکتر محمد منشادی و دکتر کیخسرو راستی) کارمند دولت بودند همسرانشان نگران می شوند که مبادا حقوق آنها را قطع کنند و برای هزینه زندگی دچار مضیقه گردند لذا یکی از تجار جوان که با آذری آشنا و دوست بوده به ملاقات او می رود و خواهش می کند تا وقتی که حکم

انتظار خدمت و دستور قطع حقوق سه نفر کارمند مزبور از مراجع قضائی صادر نگردد حقوق آنها را قطع ننماید رئیس اداره دارائی که مرد با وجدان و بیغرض بوده با خوشروئی اظهار می دارد من یقین دارم که این افراد محترم و شریف بیگناه هستند زیرا در اول در جراید محلی و روزنامه های طهران انگیزه و محرک قتل و مرتکبین را افراد دیگری معرفی کردند ولی بعداً برای فرار دادن و نجات آنها از تعقیب و مجازات مسیر دادرسی را منحرف کرده با ادعای واهی و بدون دلیل ناجوانمردانه عده ای بیگناه را در مظان اتهام قرار دادند آذری قول می دهد تا از مراجع قضائی دستوری به او ندهند حقوق آنها را قطع نخواهد کرد حسن نیت این شخص شریف قابل تقدیر و ستایش است یادش گرامی و روانش شاد باد.

پس از صدور حکم محکومیت اعضای محفل روحانی یزد از دادگاه عالی جنائی طهران و ابرام آن حکم در دیوان عالی کشور سابقه خدمات صادقانه و درخشان چندین ساله حبیب الله رأفتی اعلی الله مقامه در وزارت دارائی از بین رفت و پس از استخلاص از زندان در شرکت سهامی فیروز طهران به حساب داری مشغول گردید.

## حرکت غیر منتظره

شب هفدهم دیماه ۱۳۲۹ شمسی ناگهان رئیس شهربانی یزد و فرمانده ژاندارمری با عده ای افسر و درجه دار به زندان می روند به محبوسین اخطار می کنند که همین الان باید به کرمان حرکت کنند هر چه محبوسین خواهش می کنند که ما هنوز شام نخورده ایم در این شب سرما و یخبندان با ضعف مزاج نمی توانیم سرمای بین راه یزد و کرمان را تحمل نمائیم فایده ای نمی بخشد.

اسفندیار مجنوب می نویسد: در ساعت ۹ همان شب آنها را با دو اتوبوس و عده ای ژاندارم به کرمان روانه نمودند فقط به دستهای حاج میرزا حسن شمس، عباسعلی پورمهدی، محمد شیروانی، احمد نکوئی، علی محمد شیروانی و برادرش حسین نکوئی دستبند زدند. نصف شب به انار رسیده در قهوه خانه غذاهائی را که همراه برده بودند صرف می کنند شب بر آنها چه گذشته خدا می داند که سرمای استخوان سوز دی ماه را با تن های علیل و ناتوان با چه شکیبائی تحمل نمودند. اتوبوس ها قبل از ظهر روز بعد به گاراژ کرمان می رسند احبای مهربان کرمان که از حرکت آنها با خبر شده بودند بلا درنگ به ملاقات محبوسین می روند بهر یک از محبوسین مبلغی می پردازند تا انعامی به ژاندارمها که در بین راه سختگیری ننموده بودند بپردازند. از طرف اعضای محفل روحانی کرمان اطاقی را در طبقه فوقانی گاراژ مفروش می نمایند نهار مفصلی که برای آنها فرستاده بودند صرف نموده، اندکی آزادی پیدا می کنند پس از ملاقات احبای هر یک نامه ای به بستگان خود می نویسند و به ژاندارمها می دهند که هنگام مراجعت به یزد به منسوسین آنها بدهند. عصر آن روز محبوسین را به زندان شهربانی کرمان تحویل می دهند.

### زندان کرمان

دکتر راستی می نویسد: در ابتدا ما را تحویل زندان عمومی که محل راهزنان و جانیان خطرناک بود دادند اطاقی که به ما ۱۴ نفر محبوسین اختصاص دادند فقط یک پنجره کوچک داشت که تاریک و دلگیر بود بلافاصله احبای عزیز و اعضای محترم، مهربان، مهمان نواز و بزرگوار محفل روحانی کرمان قالی فرستادند و اطاق ما را فرش کردند زندانیان قدیمی فوری دور ما جمع شده و از علت اتهام ما سؤال

کردند. همانگونه که موسوم است محبوسین را دسته بندی می کنند و هر گروهی را تحت نظر یک نفر رئیس بند که محکوم به حبس ابد یا زندان طویل المدت است می سپارند. ما بیگناهان هم که دکتر یا تاجر و مالک بودیم تحت ریاست چنان شخصی قرار دادند زهی عدالت و زهی انصاف!

تا چند روز از طرف محفل روحانی کرمان غذاهای بسیار لذیذ و ماکول در ظروف نقره گرانبها برای ما می فرستادند بقدری غذاها فراوان بود که به رئیس بند و سایر زندانیان هم می دادیم بعداً فکر کردیم اگر وضع بدین منوال ادامه پیدا کند موجب رشک و حسادت و کینه و عداوت سایر محبوسین خواهد شد لذا تمنا کردیم اغذیه را در ظروف معمولی ارسال فرمایند. رئیس بند ما پس از اطلاع از بیگناهی ما و تناول غذاهای چرب و نرم بسیار خوشحال شد از این فرصتی که نصیبش شده بود بی نهایت شاد شد و به دلجوئی ما پرداخت.

طبق مقررات برای جلوگیری از خودکشی زندانیان یا وقوع حوادث ناگوار نگاهداری چاقو و حتی تیغ صورت تراش در زندان ممنوع است برق هم وجود نداشت با چراغ لامپای نفتی شبها زندان را روشن می کردند رئیس بند ما لامپای نفتی پایه بلندی را بما نشان داد و اظهار نمود یک چاقو در وسط پایه آن پنهان کرده ام و تا روزی که زیر نظر من هستید کسی را جرأت و جسارت صدمه زدن به شما نخواهد بود و اگر کسی بخواهد آزاری به شما برساند با این چاقو حسابش را میرسم. زندانیان اجازه داشتند در حیاط عمومی زندان که دیوارهای مرتفعی آن را احاطه کرده بود و پاسبانها از داخل و خارج نگهبانی می کردند ورزش کنند یا قدم بزنند یک روز که بنده با میرزا بدیع الله افغان در حیاط قدم می زدیم دو سه نفر پشت سر ما بودند یکی از آنها به دیگران گفت گردن این آقا برای چاقو جان می دهد (مناسب است) منظورش جناب افغان بود چون ما احساس کردیم در میان این تبه کاران تأمین جانی نداریم به رئیس زندان گفتیم چون ما بهائی هستیم نگاهداری ما در اینجا خطرناک

است بنابراین تقاضا می کنیم زندان ما را عوض کنید پس از سه روز که رئیس زندان و زندانیان مشاهده کردند طرز رفتار و کردار ما با سایرین فرق بسیار دارد و شاید محفل روحانی کرمان هم توصیه کرده بودند ما را به دارالتادیب صفار که نوجوانان دزد و بدکار بودند منتقل کردند اطاقهای زندان را با آتش منقل گرم می کردند در آن موقع بیماری تیفوس که ناقلش شپش است شیوع داشت و در آن محیط کثیف در بین محبوسین شپش زیاد بود و هر لحظه خطر به ابتلای آن ما را تهدید می کرد خوشبختانه مقداری گرد دوت که ضد شپش بود تهیه کردیم شبها که برای خوابیدن پتوهای خود را روی فرش پهن می کردیم در اطراف خود و داخل لباسمان گرد دوت می پاشیدیم و هفته ای یکبار هم به حمام زندان می رفتیم و چون لباسهای ما را در منازل احباب می شستند و اطو می زدند از این حیث ناراحتی نداشتیم. گرچه این نکته چندش آور و ناراحت کننده است ولی برای اینکه خوانندگان عزیز وضع زندان ما را در نظر خود مجسم کنند با عرض معذرت به ذکر آن مبادرت می شود.

لباس اطفال زندانی بحدی کثیف و آلوده به شپش بود که آن را روی منقل آتش تکان می دادند صدای ترکیدن حشرات و بوی تعفنی که از آن در هوا پخش می شد مشمئز کننده و متهوع بود. اسفندیار مجنوب می نویسد: چون محیط زندان کرمان بهتر از زندان یزد بود و مأمورین زندان با ادب و احترام رفتار می کردند با رفتار زندانبانان یزد قابل مقایسه نبود. هر روز احبای بسیار عزیز و مهربان کرمان به ملاقات ما می آمدند، مجله و روزنامه می آوردند و ما را از اخبار خارج از زندان آگاه می نمودند.

معاون شهربانی کرمان سرگرد محترمی از اهالی کرمانشاه بود هر وقت به ملاقات ما می آمد با مهربانی از ما دلجوئی می کرد و امیدواری می داد که چون ما بیگناه

هستیم پس از محاکمه از زندان مرخص خواهیم شد ما هم حتی المقذور گاهی محبت های او را جبران می کردیم.

در روز بیست و سوم بهمن ماه ۱۳۲۹ شمسی که مقارن با مراسم ازدواج اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی با ملکه ثریا بود از زندان کرمان تلگراف مفصلی به پیشگاه همایونی مخابره نموده تقاضا کردیم اوامر ملوکانه مبنی بر آزادی ما با قید کفیل صادر گردد تلگرافی هم به ابوالقاسم حریری که از بستگان آقا محمود مشکی در طهران بود مخابره و خواهش کردیم در اقدامات مقتضی برای استخلاص ما کوتاهی ننماید.

اسفندیار مجنوب می نویسد: مهمان نوازیهای سخاوتمندانه و الطاف و محبت های لانهایی و بیدریغ هفتاد روزه احبای عزیز و اعضای محترم محفل روحانی کرمان در ایام گرفتاری ما در زندان هرگز فراموش نخواهد شد و مادام العمر خود را مرهون منت آنها می دانیم.

### مسافرت عبداللّه رازی به کرمان

پس از صدور کیفرخواست از دادسرای شهرستان یزد بر علیه متهمین بیگناه و ارسال پرونده به دادگاه عالی جنائی کرمان و اعزام محبوسین برای دادرسی به کرمان عبداللّه رازی وکیل پایه یک دادگستری به وکالت از متهمین انتخاب شده رهسپار کرمان می گردد. در کرمان با ارائه و تسلیم وکالتنامه و ضبط در پرونده مربوطه دقیقاً به مطالعه آن پرونده می پردازد بلافاصله متوجه می شود این پرونده ساختگی، نامرتب و چندین برگ را هم از اول آن برداشته اند جریان را به اطلاع حسین فروغ رئیس دادگستری استان کرمان که ریاست دادگاه عالی جنائی را هم عهده دار

بوده می‌رساند فروغ اظهار می‌دارد من هم متوجه دستخوردگی و کسری اوراق پرونده شدم و مراتب را به وزارت دادگستری گزارش داده‌ام و بهمین علت و جهات دیگر تقاضا کرده‌ام پرونده را به دادگاه عالی جنائی مرکز ارجاع کنند.

به قراری که مجنوب می‌نویسد: یک روز رازی چهار نفر از متهمین را همراه پاسبان به دفتر دادگاه جنائی فرا می‌خواند و اظهار می‌دارد در پرونده مربوطه کوچکترین دلیل و اماره ای بر علیه شما دیده نمی‌شود من به شما اطمینان می‌دهم که دادگاه عالی جنائی کرمان تمام متهمین را تبرئه خواهد کرد بیانات رازی موجب امیدواری محبوسین می‌شود.

### امتناع فروغ از دادرسی

احمد نصیری بدین مضمون می‌نویسد:

وقتی که بنده به وکالت از جلال بینش در دادرسی استان مرکز مشغول اقدام بودم از همکار محترم عبدالله رازی شنیدم فروغ تقاضا کرده پرونده ابرقو به دادگاه جنائی مرکز احاله شود با سوابقی که از اخلاق و روحیه او داشتم تصور می‌کردم حق این بود که آن قاضی شریف و باوجدان از انجام وظیفه قانونی‌شانه خالی نمی‌کرد، پرونده را به دست قضات دیگر نمی‌سپرد و بهمانگونه که شیوه مرضیه او بود با عزمی راسخ و اراده ای پولادین و خلل ناپذیر به قضاوت می‌پرداخت جانب حق را می‌گرفت، حکمی عادلانه صادر می‌کرد، عده ای افراد بیگناه را تبرئه و از گرفتاری نجات می‌داد و متهمین اصلی را تعقیب و کیفر می‌داد اما بعداً متوجه شدم فروغ حاضر نبوده تحت تأثیر و اعمال نفوذ متنفذین و متعصبین مذهبی یا اولیای وزارت دادگستری و مقامات عالییه دیگر بر خلاف وجدان به استناد پرونده ای

مجمعول و بی دلیل به صرف توهمات و تصورات نادرست قضات یزد حکمی ناحق صادر کرده دامن پاک خود را لکه دار و سابقه درخشان قضائی اش را خراب کند وقتی عدم مداخله فروغ را با رأی ظالمانه دادگاه جنائی مرکز و دیوان کشور مقایسه می‌کنیم می‌بینیم گرچه فروغ به مصداق این ضرب المثل که گفته اند "مرا به خیر تو امید نیست" شمرسان از محاکمه خودداری نموده ولی حسن نیت او قابل تمجید و ستایش است بنابراین از صمیم قلب می‌گویم خدایش بیامرزد و روح پاکش را قرین مغفرت و بخشش خود قرار دهد.

مجنوب بدین مضمون می‌نویسد: یک روز عباس مرشد زاده دادستان استان کرمان که از فامیل‌های محترم و خوشنام یزد بوده و در جوانی در یزد با میرزا بدیع الله افغان با هم انگلیسی تحصیل می‌کرده اند به محبوسین پیغام می‌دهد از میان خود یک نفر نماینده انتخاب کرده به دادرسی بفرستید، محبوسین به میرزا بدیع الله افغان نمایندگی می‌دهند که به دادستان استان مراجعه کند. مرشدزاده اظهار می‌دارد چون ما بودجه ای نداریم برای اینکه محاکمه شما زودتر در طهران شروع شود شما خودتان کرایه دو اتوبوس و هزینه بیست و هشت نفر ژاندارم‌های محافظ را که حدود سه هزار تومان است بپردازید. افغان پیغام دادستان را به محبوسین اطلاع می‌دهد پس از مشورت پاسخ می‌دهند ما چه گناهی کرده ایم که بدون جهت ما را چندین ماه به زندان انداخته اید ما دیناری نمی‌پردازیم هر جا دولت مایل است ما را محاکمه کند پس از ده روز به محبوسین ابلاغ می‌کنند که آماده حرکت به طهران شوند با آنکه چند نفر از یزدی‌های متعصب به کرمان رفته کیفرخواست دادستان یزد را بین مردم توزیع می‌کنند تا احساسات آنها را بر علیه محبوسین برانگیزند مردم نجیب و محترم کرمان تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند پاسبانهای کرمان خیلی مؤذوب و مهربان بوده هر کاری محبوسین خارج از زندان داشتند برایشان انجام می‌دادند.

یک روز که اردشیر فروهر به دیدار مجنوب می رود اظهار می دارد به قرار اطلاع نخست وزیر با آزاد کردن شما مخالف است مردم متعصب هم در یزد و بخش های تابعه به اذیت و آزار بهائیان پرداخته خسارات مالی و صدمات جانی زیادی بر آنها وارد کرده اند در اسفندآباد ابرقو بستگان شمسی را تحت فشار و آزار قرار داده اند. چند روز قبل از حرکت مجبوسین از کرمان یک روز صبح خدابخش خضری به ملاقات اسفندیار مجنوب رفته اظهار می دارد رادیو طهران اعلام کرد که سپهبد رزم آرا نخست وزیر ترور شد.

### شکایات متهمین و محفل روحانی ملی به اولیای امور

از موقعی که چهار نفر بهائی اسفندآبادی و اعضای محفل روحانی یزد را بدون دلیل بازداشت کردند مجبوسین و بستگان آنها و محفل روحانی ملی از اعمال خلاف قانون قضات و مأمورین ژاندارمری یزد به مراجع ذیصلاح شکایت و تقاضای صدور دستور رسیدگی و رفع ظلم می نمودند اما با آنکه اولیای دولت شاهنشاهی ایران با کمال قدرت به رعایت و تمکین از اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق نامه های بین المللی مقرر و معترف بودند متأسفانه نه تنها به این قبیل شکایات بی اعتنا بوده توجه و دادرسی نمی کردند بلکه از دادن پاسخ به شاکیان علی الخصوص به تشکیلات بهائی ابا و امتناع داشتند حتی بعضی از مأمورین عالیرتبه دولت در مجامع بین المللی منکر وجود بهائی در ایران بودند و ادعا می کردند اگر بهائی وجود داشته باشد با دیگران دارای حقوق مساوی است اما حقیقت این چنین نبود زیرا تعدادی از بهائیان در دوائر دولتی اعم از لشکری و کشوری به خدمت اشتغال داشتند ولی اجازه نداشتند دیانت خود را در تعرفه استخدامی بنویسند به آنها دستور می دادند ستون

مذهب را سفید بگذارند زیرا به خیال واهی خود تصور می کردند به مصداق ضرب المثل معروف "الباطل يموت بترك ذكره" عدم ذکر کلمه بهائی موجب فنا و نابودی بهائیان است.

چه بسیار از کارمندان علی الخصوص معلمین بهائی را در زمان وزارت دکتر جزایری وزیر آموزش و پرورش به گناه ذکر مذهب در پرسشنامه استخدامی از کار برکنار کردند و از بعضی فارغ التحصیلان هزینه دوران تحصیل را مطالبه و اجرائیه صادر کردند و گاهی افرادی را که با عقد بهائی ازدواج کرده بودند محاکمه و به زندان فرستادند اما بهائیان و تشکیلات بهائی از این تبعیضات و بی عدالتی ها نومید و مأیوس نشده در نهایت ادب و احترام با تقدیم عرض حال و شکایت به مقامات مسئول برای دستیابی به حقوق قانونی خود کوشش کرده و از پای ننشسته اند. محفل روحانی ملی هم برای استخلاص مسجونین یزد با ارسال شکوائیه های ذیل به سپهبد رزم آرا نخست وزیر تقاضای صدور دستور رسیدگی عادلانه نموده اند.

### استخراج از نامه نهم دیماه ۱۳۲۹

در دی ماه ۱۳۲۸ زنی و چند فرزندش در دو کیلومتری ابرقو بطرزی فجیع بقتل رسیده و اهالی قصبه این فاجعه را با سوابقی که نزد آنان واضح و عیان بوده و قرائن و امارات و طرز و نوع جنایت نیز بر آن دلالت داشته به امور عفتی مربوط دانسته و برخی از جرائد نیز در همان اوان جریان واقعه را مطابق با واقع بدین نحو نگاشته اند: چندی قبل خبر داده بودیم که در ابرقو یک زن و چهار نفر فرزند او را به وضع رقت آور و فجیعی به قتل رسانیده اند اینک اطلاع می دهند که مرتکبین این جنایت بر اثر اقدامات آقای بنی آدم فرماندار یزد دستگیر گردیده اند ضمن رسیدگی به جریان

قضیه معلوم شده است که قاتلین داماد و پدر داماد زن مقتول و اطفال او بوده اند و بر اثر تحریک و تطمیع چند برادر ابرقویی که با زن مزبور دشمنی داشته اند مرتکب این قتلها گردیده اند از قرار معلوم برادر یکی از تطمیع کنندگان که فوت نموده است زن زیبایی داشته و بسیار متمول می باشد یکی از برادران می خواسته است آن را به عقد ازدواج خود در آورد و زن مقتول واسطه و رابط عقد ازدواج این زن با یکی از اهالی ابرقو بوده است محاکمه مقتولین که گویا اعتراف هم نموده اند بهمین زودی به عمل خواهد آمد.

لکن بعد از مدتها ناگهان ورق برگشته و لحن جرائد و اظهارات نفوس عوض شده و ابتدا در یزد و بعد در طهران اینطور شهرت یافته که قتل مزبور به دستور بهائیان صورت گرفته است. دادگستری یزد نیز بجای آنکه برای کشف قضیه و یافتن مجرمین و قاتلین حقیقی اقدام کند و مرتکبین را به کیفر عملشان برساند برای ارضای خاطر متعصبین تهمت این قتل را به بهائیان مظلوم یزد که همیشه مال المصالحه اغراض شخصی مفسدین و نیات فاسده محرکین بوده اند نسبت داده ابتدا دو نفر از بهائیان را که یکی مقیم اسفندآباد و دیگری اهل یزد و برای پیله ورزی به ابرقو می رفته زندانی ساخته و بلافاصله در حظیره القدس یزد به تفتیش اوراق محفل روحانی پرداخته و اعضاء محفل را تحت استنطاق قرار داده و سپس در مهر ماه ۱۳۲۹ هفت نفر و در آبان ماه همان سنه نیز یک نفر از ایشان را که همه از محترمین و معززین محلی هستند به حبس انداخته و مقارن همان احوال بعضی از واعظین و ذاکرین و بسیاری از مدیران جرائد در یزد و طهران با عباراتی متحد المضمون که قطعاً از روی نقشه معین بوده و می باشد بهائیان یزد را قاتل این زن و فرزندان او قلمداد کرده اند و دلیلشان که بر خود جاعلین این تهمت نیز سخافتش واضح و نمایان بوده و هست اینست که چون این زن به مقدسات بهائی ناسزا می گفته به چنین سرنوشتی دچار گردیده است و حال آنکه:

اولاً - در ابرقو جز همان پیله ور یزدی که برای کسب و کار به آن محل ایاب و ذهاب می کرده و کسی از اهالی او را به این سمت نمی شناخته اصلاً بهائی وجود نداشته که مقتوله مشارالیها به آنان دشنام گفته باشد.

ثانیاً - از بدو ظهور امر بهائی در ایران جمع کثیری از ایرانیان همواره به بهائیان ناسزا گفته و آنانرا مضروب و مقتول ساخته و اموالشان را به غارت برده و الان هم دست از این روش بر نداشته اند و بهائیان مظلوم با آنکه از هیچ ناحیه عدالت ندیده اند و حمایت نگردیده اند به کمال صبر و بردباری تمام این مظالم و تعدیات را تحمل کرده و به اذیت و آزار احدی اقدام نورزیده اند آیا معقول و متصور است که بعد از سالیان دراز از روش اصلی و اساسی خود که بر روی معتقدات دینی و وجدانی استوار است دست برداشته و این همه دشنام دهنده و توهین کننده را بحال خود گذاشته و به ریختن خون زنی بی پناه آنهم در ابرقو مصمم گشته باشند. آیا این شایعات و تشبثات و هیاهو و غوغا جز برای رهائی قاتلین واقعی از مجازات قانونی و استفاده شخصی مأمورین مربوطه و ترضیه خاطر بدخواهان جامعه بهائی است؟

بنظر این محفل سخافت این تهمت بقدری روشن و عیان است که حتی کودکان سبق خوان نیز به سستی گفتار گویندگان آن پی توانند برد و واقعاً بسیار جای تأسف و تحسر است که دستگاه قضاوت و مؤسسات دادگستری کشور بدفعات عدیده بدینگونه دستخوش مطامع و اغراض جمعی مغرض و مفسد واقع گردیده و نام میهن عزیز را بدینسان ضایع گردانیده است.

این محفل و منسوبین متهمین یزد چون این تهمت را واضح البطلان می دانستند و این عمل را برای تسکین احساسات تعصب آمیز اهالی متعصب یزد در ماه محرم و صفر می پنداشتند و یقین داشتند که عنقریب اجزاء دادگستری یزد دست از این عناوین مضحک برداشته و عاقبت به سراغ مرتکبین حقیقی این جنایت خواهند رفت و از اذیت و آزار چند نفر از محترمین و متشخصین منصرف خواهند گردید به

هیچ اقدامی مبادرت نورزیده و به انتظار گذرانیده و فقط از استان مقدس حق تعالی برای اولیای امور دادگستری انصاف و وجدان مسئلت می نمودند منجمله این محفل در همان ابتدای وقوع واقعه و حبس دو نفر از بهائیان موضوع را شفاهاً به عرض جناب آقای ساعد نخست وزیر وقت رسانیده و بعدها هم بطور خصوصی معاون نخست وزیری و رئیس دولت را شفاهاً از ظلم و طغیان دادگستری یزد نسبت به بهائیان مظلوم مستحضر ساخته ... حال ملاحظه می شود که مغرضین و متعصبین به اظهارات و تشبثات خود جنبه مذهبی داده و این موضوع را وسیله اجرای مقاصد سیئه خود ساخته و این قضیه را نیز مانند واقعه شاهرود و سروستان و بروجن و فاجعه کاشان اسباب نیل به مقاصد پلید خود قرار داده و ناجوانمردانه این تهمت را بر جامعه بهائیتی وارد آورده و تمام عناصر ماجراجو و متعصب و مفسد را گرد خود مجتمع ساخته و آرزویشان این است که دوباره هنگامه بر پا نمایند و وضوئیتی تولید کنند و باز برای دولت و ملت مشکلات عجیبه به میان آورند. این محفل با تجاری که در عرض چند سال اخیر داشته معتقد و متیقن است که اگر دولت در مقابل دسائس مفسدین کوچکترین مسامحه و اهمال روا دارد و به تهدیدات آنان وقعی گذارد و باز مظلومان بی دفاع را در دستهای ظالمان قرار دهد همان وقایع خونین جهرم و شاهرود و سروستان و کاشان دوباره رخ خواهد داد و در این موقع دقیق و باریک که تمام ملل عالم به فکر وحدت و وفاق در داخله کشور خویشند باز در ایران خون بهائیان را خواهند ریخت و شهرت بین المللی میهن عزیز از نو به مخاطره خواهد افتاد علی الخصوص در این اوقات که ملت ایران همواره از منشور ملل متفق و لائحه حقوق بشر سخن می رانند و می خواهند به عالمیان بفهمانند که عموم ساکنین این خاک پاک از نعمت حریت دین و وجدان بهره مند و بر خوردارند.

از آن مقام متبوع به کمال احترام مستدعی است بازرسانی بی طرف و بیغرض به محل اعزام فرمایند تا اقدامات جسورانه اعضا دادگستری یزد را تحت نظارت قرار دهند

و حقیقت قضیه را مکشوف سازند و ببینند که بین بقتل رسیدن یک زنی در ابرقو و حبس اعضا محفل روحانی بهائیان یزد چه تناسبی موجود است و بچه جهت باید چند نفر بیگناه در زندان بمانند و بستگان آنان قرین آه و ناله باشند و مرتکبین و محرکین واقعی این فاجعه که از مفسدین آن حدود و به شرحی که در بعضی جرائد نوشته اند مبالغ کثیری برای از بین بردن قاتل حقیقی مصرف کرده تا از مجازات قانونی رهائی یابند. وظیفه این محفل عرض حقائق امور به آن مقام محترم و تظلم و دادخواهی و استدعای بذل توجه شدید و کامل نیز داشته و دارد.

### استخراج از مرقومه مورخه ۲۱ دی ماه ۱۳۲۹

در تعقیب نامه نمره ۸۱۳۱ مورخ ۹ ۱۰ ۲۹ و عطف به رقیمة جوابیه آن مقام محترم شماره ۳۰۲۸۶ ۱ ۳۰ مورخه ۱۳ ۱۰ ۲۹ محترماً به اطلاع آن مقام رفیع می رساند:

به موجب مندرجات بعضی از جرائد یزد دادگستری آن محل عاقبت تسلیم احساسات تعصب آمیز مغرضین و تحریکات متنفذین و مخالفین جامعه بهائیتی شده به وضعی عجیب و حیرت آور و با دلائلی سست و بی اساس ۹ نفر اعضا محفل روحانی یزد و چند نفر بهائیتی دیگر را محرک قتل زنی در ابرقو قلمداد و قرار مجرمیت آنان را صادر کرده است.

هر چند اگر واقعاً قضات عدلیه از روی بیطرفی و بی غرضی کامل به این اتهام ناجوانمردانه رسیدگی نمایند و مانند واقعه شهادت دکتر برجیس که قاتل و همدستانش را با وجود اقرار صریحه و قرائن و امارات واضح مثبت به عنوان "فقد دلیل" با تشریفات مخصوص از مجازات قانونی مستخلص ساختند پا روی حق

نگذارند توطئه و تحریک مخالفین علیه امر بهائی و قانون شکنی های اولیای امور دادگستری یزد و برائت و بی گناهی این مظلومان چون روز روشن و عیان خواهد گردید. معذک برای مزید اطلاع آن مقام محترم که سررشته تمام امور کشور را در دست دارند مجدداً این نکته یادآوری می شود که دشمنان سرسخت و پرکین آئین بهائی از طرفی برای رهائی قاتلین حقیقی از مجازات قانونی و از طرف دیگر برای اذیت و آزار جمعی از افراد جامعه بهائی مطلبی بسیار مضحک بی معنی را بمیان آورده و چنین استدلال کرده اند که چون زنی در ابرقو به مقدسات بهائی (که ابدأ در آن محل بهائی بومی وجود نداشته) دشنام می داده محفل روحانی یزد نقشه قتل او را کشیده و محرک کشتن آن زن گردیده است و حال آنکه اکنون متجاوز از هشتاد سال است که در ایران نسبت به مقدسات بهائی هتاکی می شود و نفوس متعصب و مفرض حیا را به یک سو نهاده و آنچه به زبان و بنانشان جاری شده در حق بهائیان گفته و نوشته اند و الان نیز این اشخاص دست از دشنام و ناسزا برداشته و با وجود شکایتهای متعدد این محفل به اولیای محترم امور همواره در جرایم و مجلات و کتب و رسائل مقدسات بهائی را بباد فحش و ناسزا گرفته و علناً مردم را بقتل و غارت این مظلومان تشویق و ترغیب کرده و می کنند معذک بهائیان بر حسب معتقدات دینی خود در حق این متجاوزین و متعرضین دعا کرده و آنان را به خدا وا گذاشته اند. آیا معقول و متصور است که این جمع مظلوم در طی هشتاد سنه بهیچ یک از مخالفین خود ادنی صدمه و لطمه حتی زجر لسانی نرسانند و با آنان بعکس مقابله کنند و حال ناگهان تمام سنن و شعائر و احکام و مبادی دینانت خود را رها کرده و تغییر روش داده به فکر زنی بیچاره در ابرقو افتند و اشخاصی را به قتل او بجرم ناسزا گفتن به امر بهائی تحریک کنند. چقدر این مطلب سخیف و این تهمت فضیح و قبیح است و بطور حتم و قطع خود مفتریان به سخافت آن واقف و آگاهند.

مقصد این است که اولیای محترم امور مرکزی نباید زمام مأمورین محلی را تا این حد رها نمایند که آنچه دلشان بخواهد مجری دارند و با شرف و اعتبار و جان و مال مردم بیگناه به این سهولت بازی کنند. وظیفه این محفل در این موارد مراجعه به مراجع امور و ملاذ جمهور است و تکلیف شدید حامیان جامعه و شبانان ملت نیز رسیدگی دقیق و جلوگیری از این تعدیات و مظالم بوده و هست. در خاتمه بکمال احترام به عرض آن مقام رفیع می رسد که الان وضع بهائیان یزد بسیار دقیق و قابل عطف توجه و تأمل مقامات انتظامی است زیرا نشر این اخبار مجعول و چاپ ادعا نامه دادستان و توزیع آن بین مردمی که به تعصب مذهبی در ایران مشار بالبنانند چنان احساسات تعصب آمیز اهالی را بر ضد بهائیان برانگیخته که هر آن بیم وقوع حوادث ناگوار می رود لهذا از آن مقام محترم مستدعی است اوامر اکیده صریحه به مقامات محلی برای حفظ نظم و آرامش و جلوگیری از تجاوز و تعدی به بهائیان یزد صادر فرمایند.

### سوم استخراج از مرقومه مورخه ۵ بهمن ماه ۱۳۲۹

شرح مظلومیت و گرفتاری غیرقانونی اعضاء محفل روحانی یزد و چند نفر از بهائیان آن حدود با نقل مندرجات بعضی از جرائد که در همان ابتدای وقوع واقعه فاجعه ابرقو اصل موضوع و حقیقت مطلب را به اطلاع عموم رسانیده اند. در مرقومات شماره ۸۰۴۱ و ۸۴۵۷ این محفل به عرض آن مقام محترم رسیده و دیگر احتیاج به تکرار نیست. آنچه این محفل را مجدداً به نگارش این نامه واداشته واقعه عجیبه ای است که روز دوم بهمن ماه سنه جاریه در طهران پایتخت دولت شاهنشاهی ایران رخ داده است:

مقارن ظهر یوم مزبور دو نفر جوان یزدی در مقابل بازار ناگهان دست آقای جلال بینش یکی از بهائیان یزد را که پیرمردی شصت و پنج ساله و مریض الحال و دارای زخم روده و ضعف اعصاب است و برای معالجه اخیراً به طهران آمده گرفته و با فریاد و فغان او را قاتل زن ابرقوئی معرفی کرده و پلیس را به توقیف او خوانده اند وقتی پیرمرد مظلوم را در میان هیاهو و غوغای مردم به کلانتری می برند رئیس کلانتری توقیف او را خلاف مقررات تشخیص داده و خود را از مداخله در این امر معاف شمرده است. آن دو نفر جوان یزدی و همراهانش دست از اصرار و ابرام و فریاد و فغان برداشته آقای جلال بینش را به دادسرا برده و دادسرا به عنوان آنکه نام این شخص در دفترچه این دو نفر یزدی بعنوان شریک قتل زن ابرقوئی یادداشت شده دستور توقیف او را صادر کرده است. وقتی یکی از آشنایان مسلمان آقای بینش که با او طرف داد و ستد بوده برای بیان حقایقی به دادستانی طهران رفته ملاحظه نموده که در اطاق آقای دادستان آخوندی در صدر نشسته و جمعی از یزدی و طهرانی دور او را گرفته و هر کدام به نحوی به مقدسات بهائی توهین و تحقیر روا داشته و به فحش و ناسزا به این حزب مظلوم پرداخته و آقای جلال بینش را عضو مؤثر محفل روحانی یزد و شریک قتل زن ابرقوئی دانسته و حامل چهار صد هزار تومان وجه نقد برای رهائی اعضا محفل از زندان شمرده اند. بعد از رفتن آن جمعیت دادستان به آن شخص مسلمان اظهار کرده که بر حسب بیان این نفوس بینش قاتل است و آن پیرمرد مریض و بیمار که نه تنها عضو محفل روحانی یزد نبوده بلکه در اجتماعات عادی بهائیان آن سامان نظر به کسالت تمتد و ضعف قوی حاضر نمی شده با این مقدمه عجیب زندانی شده است.

ملاحظه فرمایند که از طرفی دادگستری یزد متعرض قاتل اصلی نشده و شخص بیگناه را به تحریک متعصبین و مغرضین تعقیب می کند و از طرف دیگر در مرکز کشور متصدیان عدالت قانون را زیر پا گذاشته و بدون حکم محکمه و صدور قرار و

انجام تشریفات لازمه قانونی شخصی را که در خیابان عبور می کرده دستگیر و زندانی می نمایند آیا معنی تأمین جان و مال و مصونیت حقوقی افراد این است؟ و آیا معنی عدالت اجتماعی که در این ایام بر زبان عموم خواص و عوام جاری شده اینگونه رفتار و کردار مأمورین دولت است.

اگر این واقعه عجیبه در نقطه ای از نقاط دور دست مملکت واقع می شد ممکن بود محملی برای آن قاتل گردید ولی حدوث این حادثه در مرکز کشور آنهم به اطلاع دادستان طهران واقعاً از عجائب امور قضائی است که در هیچیک از ممالک دنیا نظیر آن شاید دیده نشده باشد و در اینصورت هیچکس دارای امنیت نبوده و هر آن ممکن است نفوسی را بهمین عناوین دستگیر و زندانی نمود.

موضوع دیگر که آنهم بسیار مهم و قابل توجه آن مقام رفیع بوده و هست این است که به موجب مقررات قانونی باید محاکمه این مظلومان بیگناه در کرمان انجام پذیرد و روی همین اصل زندانیان را به آن شهر انتقال داده و وکیل آنان نیز به آن محل رفته است معلوم نیست به چه جهت ناگهان رأی مراجع قضائی برگشته و پرونده به طهران احاله گشته است با آنکه بر اولیای امور واضح و عیان است که در طهران نفوس مغرض و متعصب به تحریک محرکین و متنفذین یعنی همان اشخاصی که در محاکمه قاتلین دکتر برجیس آن هیاهو و غوغا را پیا پی کرده اند صف آرائی ها خواهند نمود و چه بساطی خواهند گسترانید.

تمام این قرائن و امارات یعنی صرف نظر از عدم تعقیب عاملین حقیقی قتل زن ابرقوئی و در عوض دستگیری جمعی بیگناه که روحشان هم از این واقعه خبری نداشته و بردن آنان ابتدا به کرمان و احاله پرونده بعداً به طهران و درج مقالات و اعلانات تحریک آمیز و خلاف واقع در بسیاری از جرائد مرکزی و محلی و انتشار اعلامیه ها بر ضد جامعه بهائی و بیانات مفسدت انگیز گروهی از واعظین و ذاکرین بر رأس منابر و سکوت اولیای محترم امور انتظامی و موافقت مراجع عالیه

## نشر اکاذیب برای تحریک احساسات مذهبی مردم

دکتر عزیز الله نویدی در صفحه ۵۷ خاطراتش بدین مضمون می نویسد:

پس از مشاوره و موافقت محفل روحانی ملی ایران کوشش کردم بلکه محاکمه متهمین مظلوم یزد به دادگاه عالی جنائی یکی از استان ها که بیغرض باشند ارجاع گردد تا دشمنان متنفذ نتوانند با اعمال نفوذ متهمین را بر خلاف عدل و انصاف محکوم کنند. ولی وزارت دادگستری رسیدگی به پرونده قتل در ابرقو را به دادگاه عالی جنائی شعبه یک مرکز ارجاع کرد انتشار این خبر موجب جنب و جوش و فعالیت دشمنان گردید مخصوصاً کسانی که در یزد برای حمایت از اسفندیار خان با جدیت می کوشیدند تا او را از مظان اتهام دور نگاه داشته بهائیان بیگناه را بجای او سپر بلا قرار دهند اخبار سراسر دروغ و خلاف واقع به حضور آیات عظام گزارش می دادند تا با مشوب کردن اذهان آنان که از حقیقت قضیه بی خبر بودند از قدرت و نفوذ آنها برای فشار به اولیای امور و محکوم کردن بهائیان مظلوم استفاده کنند در نتیجه جلسات متعددی در طهران تشکیل دادند و در مساجد بالای منابر به سب و لعن و تهمت و افترای دروغ بر علیه بهائیان بالاخص متهمین بیگناه یزد پرداختند و مردم ساده لوح از همه جا بی خبر را فریفتند تا آن اکاذیب را باور کردند که بهائیان عجب افراد قسی القلب و بی رحمی هستند که حتی محفل روحانی یزد هم دستور آن چنان قتل فجیعی را صادر کرده است این اکاذیب موجب تحریک احساسات مذهبی مردم و حس کینه و انتقام جوئی آنها گردید.

در این ضمن سیهبد رزم آرا به نخست وزیری انتخاب شد. تا آن تاریخ مخالفتی با بهائیان ابراز نداشته بود ولی اخباری شنیده شد مشعر بر اینکه در صدد هستند موجبات اذیت و آزار و جرح و قتل احبای بیگناه یزد را فراهم کنند لذا از جناب

قضائی با اقدامات دادگستری یزد و کرمان این محفل را متیقن می سازد که بطور حتم و قطع در این قضیه دساتس و توطئه های دامنه داری طبق نقشه های دقیق بر ضد بهائیان بیگناه ایران در میان است و نفوس ذینفع مایلند که نوایای سیئه خویش را تحت این عناوین عملی سازند. جریان موجود شاهد ناطق بر صدق این مدعاست زیرا هیچگاه دیده نشده که نظیر اینگونه وقایع با اینهمه فریاد و توطئه و دسته بندیها و راه انداختن قافله اتویوس و شلر حال از یزد به کرمان و بخش اعلامیه ها و راه انداختن چند نفر در خیابانها و کوچه ها و فریاد و غوغا توأم و قرین باشد و البته این اقدامات نابخردانه بچگانه نفوس مغرضه جز فصاحت برای این مملکت ثمری نداشته و نخواهد داشت.

بهائیان ایران در ظرف هشتاد سال محاط به انواع مصائب و بلیات بوده اند در این مواقع بر خداوند مسبب الاسباب متوکل و بموجب عقائد دینی خود بذیل اقدامات قانونی و مراجعه به اولیای امور که ملاذ کشورند متوسل و در عین حال به این نکته مهمه نیز متوجهند که این قبیل اقدامات ظالمانه و این تزییقات غیر عادلانه چون بر خلاف حق و حقیقت است و فاقد جنبه معنویت عاقبت به ضرر و زیان نفوس ستمکار منتهی خواهد شد. دیر یا زود حقیقت امر بر کل مکشوف خواهد گردید زیرا در گذشته ایام نیز بسیاری از ظالمان بر مظلومان تاخته و آنان را از هستی ساقط ساخته و به خیال خود موجبات اضمحلال آنان را فراهم داشته اند ولکن آیندگان شهادت داده اند که آن نفوس بیچاره متجاوز و متعدی هم در دنیا و آخرت گرفتار خسران و وبال بوده از جنایات ناروای خود طرفی نبسته اند.

چون این محفل همواره آرزومند بوده و هست که در دوره زمامداری آن شخص محترم چنین وقایع ناستوده اتفاق نیفتد به کمال صمیمیت حقایق مسلّمه را به عرض رسانیده امیدوار است برای رفع این تزییقات اوامر صریحه و دستورات اکیده صادر فرمایند.

دکتر حبیب مؤید که از دوستان رزم آرا بودند استدعا شد مشارالیه را ملاقات و حقیقت را به ایشان تفهیم نمایند و حفظ و حراست آنها را خواستار شوند.

### سابقه دوستی دکتر حبیب مؤید با سپهبد حاجی علی رزم آرا

دکتر مؤید فارغ التحصیل دانشگاه بیروت، طبیبی حاذق، مهربان، یار و یاور درماندگان، راه گشا و فریادرس دردمندان بود. در کرمانشاه سخاوت و مهمان نوازی او زبانزد خاص و عام و به نیک نامی مشهور و با معاریف شهر محشور بود.

در ایامی که رزم آرا در کرمانشاه بوده به بیماری صعب العلاجی مبتلا می گردد دکتر حبیب مؤید با سعی و کوشش زیاد به درمان و مداوای او می پردازد و حتی در دوران نقاهت هم با توجه و علاقه از او عیادت و مواظبت می کند تا خداوند توانا او را شفا می دهد از آن پس رزم آرا باز یافتن سلامتی و بهبودی خود را مرهون لطف و خداقت دکتر مؤید می داند و به ایشان پدر خطاب می کند دکتر مؤید هم او را فرزند می نامد.

چند سال بعد از شهریور ۱۳۲۰ شمسی دکتر مؤید از کرمانشاه رهسپار طهران می گردد در آنجا رحل اقامت می افکند و به طبابت ادامه می دهد و در اثر مرادده با رزم آرا رشته و پیوند دوستی و صمیمیت آنها محکمتر می شود دیری نمی گذرد که افتخار عضویت محفل روحانی ملی ایران نصیب دکتر مؤید می شود.

دکتر عزیزالله نویدی در صفحه ۵۷ خاطراتش می نویسد: اخباری شنیده می شد که توطئه ای در شرف تکوین است که مسجونین یزد را مورد اذیت و آزار قرار داده احتمالاً به قتل برسانند چون می دانستم دکتر حبیب مؤید از دوستان سپهبد رزم آرا نخست وزیر است از معظم له استدعا شد حقیقت قضیه و بیگناهی متهمین را به

استحضار نخست وزیر برساند و از ایشان تقاضای صدور دستور رسیدگی بنماید. لذا در اواخر دی ماه سال ۱۳۲۹ شمسی دکتر مؤید به امید سابقه دوستی دیرینه با رزم آرا با تصویب محفل ملی به ملاقات نخست وزیر می رود و حقیقت قضیه و دلایل بیگناهی متهمین را توضیح داده برای استخلاص آنها استمداد و تظلم می نماید که نخست وزیر دستور دهد یک نفر بازپرس بی غرض و منصف را برای کشف حقیقت و رسیدگی به اعمال مغرضانه و خلاف قانون مأمورین ژاندارمری و قضات یزد به محل اعزام نمایند.

اما بر خلاف توقع و انتظار دکتر مؤید نه تنها نخست وزیر به تقاضای موجه و دادخواهی مشارالیه ترتیب اثری نداده از صدور دستور رسیدگی عادلانه به وضع متهمین امتناع نموده و مخالفت خود را اعلام داشته است. چون در آن موقع سپهبد رزم آرا به عالی ترین درجات نظامی ارتقاء یافته و با قدرت بر مسند نخست وزیری ایران تکیه زده بوده تمام فکر و ذکرش متوجه مسائل سیاسی و امور مهم مملکتی بوده از دکتر مؤید سؤال می نماید، پدر آیا تصور می کنید که من به اهداف خود نائل گردم؟ دکتر مؤید پاسخ می دهد فرزند من که از نیات باطنی شما آگاه نیستم اما پدرانه به شما نصیحت می کنم همیشه خداوند قادر متعال را ناظر اعمال خود بدانید و با عدالت رفتار کنید و پایه های حکومت خود را روی خون مظلومان قرار ندهید. دکتر مؤید با نومیدی و یأس دفتر نخست وزیر را ترک کرده و جریان ملاقات خود را به استحضار محفل روحانی ملی می رساند.

دکتر عزیزالله نویدی در صفحه ۵۷ خاطراتش از قول میرزا محمد کاظم پور امری که از دوستان صمیمی محمد علی بوذری وزیر دادگستری بوده یادآور می شود سپهبد رزم آرا نخست وزیر به بوذری تلفن کرده می گوید "باید وزیر عدلیه سعی کند که متهمین در راه یزد به طهران کُشته شوند و همگی از گرفتاری و سر و صدای این پرونده و محاکمات آن آسوده شوند".

## نگرانی عبدالله رازی

نصیری می نویسد:

قبل از اعزام متهمین بیگناه از کرمان به طهران یک روز عبدالله رازی را در دادگستری با وضعی آمیخته به نگرانی شدید ملاقات کردم رازی اظهار داشت از قرار معلوم از نخست وزیری یا وزارت دادگستری دستور داده اند که متهمین ابرقو را که قرار است در طهران محاکمه شوند با هواپیما به مرکز اعزام دهند. من بدون توجه و دقت گفتم اینکه عیب ندارد چرا باعث ناراحتی شما شده است؟ رازی فرمود سابقه ندارد که متهمین اعزامی از محلی به محل دیگر حتی بوسیله اتوبوس اعزام کردند مگر اینکه خود متهمین وجه کرایه را تأمین نمایند و این دستور که ده پانزده نفر متهم را با هواپیما بیاورند موجب نگرانی است. چون بنده باز هم متوجه نشدم علت ناراحتی رازی را از او پرسیدم پاسخ داد نگرانی و وحشت من از این است که احتمال دارد نقشه ای طرح شده باشد تا با ورود متهمین به فرودگاه جمعیت کثیری از مردم بنام دیانت به محبوسین حمله کنند و با قتل آن بیگناهان بلوا و انقلابی راه بیاندازند و قوای انتظامی برای رفع این اغتشاشات وارد معرکه شده و با انقلابیون همصدا گشته کودتائی ایجاد کنند. البته نظریه و استنباط رازی و استدلالش حائز اهمیت و قابل توجه و نگران کننده بود ولی چاره ای برای رفع نگرانی نبود زیرا جامعه بهائیه مظلوم و بی پناه و در دست دشمنان متنفذ و مقتدر اسیر و گرفتار.

مراتب فوق به عرض محفل روحانی ملی رسید ندانستم چه اقدامی فرمودند دیری نپائید که از محفل روحانی ملی دستوری صادر شد که شب مخصوصی را تعیین فرموده بودند تا در آن شب عموماً برای حفظ و صیانت متهمین بیگناه به تلاوت دعا و مناجات پردازند و از آستان الهی رفع و دفع هر گونه خطری را خواستار شوند.

محفل روحانی ملی بهائیان ایران

تاریخ ۹ بهمن السلطان ۱۰۷

موافق با ۷ بهمن ماه ۱۳۲۱

نمره ۹۰۱۹/۳۴

مخاطب مقدسه روحانیه شید الله ارکانها و جمعیتها ی محترم بهائیه  
علیهم بها الله الاهی

چون تحقیقات و تعدیات و مصائب و بلیات وارده بریاران عزیز کنسورمغه من ایران درین احیان رو شدت و از بدبختیها دره و این حزب مظلوم مردم بخیرانی نحت فشار بخرهین و متحصین قرار گرفته و مع الاسف اندامات متوالیه و مراجعات مکرره ایلمحفل و نفوس متمدی علیهم با ولای محترم امور نیز به نتیجه مطلوبه نرسیده و حقوق مسلمه این نفوس مستمیده استیفا نشده از کلبه محافل مقدسه روحانیه شید الله ارکانها و منبئان جمعیتها ی بهائیه منمنی است یک جلسه از جلسات ضیافات نوزده روزه زاد محل خود بد مساو مناجات و تضرع و زاری بدرگاه حضرت قاضی الحاجات اختصاص دهند و از ناحیه مقدسه غنی شمال بکمال مجزوا بتهال رجا و مسئلت نمایند که بصره فضل و عنایت وجود و موهبت اهل بهارا ازین مصیبات و بلیات و محرومیتها ی گوناگون برهاند و باب رحمت و اسمع خویشرا بروجع آن مظلومان بگشاید و نشت را بر خساو کدورت را بصفایتیدیل کند

بدیهی است این دعا و توجه چون از روی کمال خلوص نیت و صمیمیت و روحانیت و حضور قلب صورت خواهد گرفت تا تیرات شدیده روحانیه خواهد داشت و در پیشگاه الهی مقبول واقع خواهد گردید

برای نمونه یکی از تعدیات وارده بریاران عزیز الهی در جزوه علیحدته تدوین و تبصیه ایصال میشود که در همان لیله دعا قیلا آنرا برای احباب بهخوانند تا معلوم و واضح گردد که نوع تضییقات مستمده اخیره از چه قبیل بوده و هست

منشی است نتیجه اقدام خویشرا درین خصوص باین محفل مرقوم فرمایند

مزید تا بیاید و توثیق کل را از آستان مقدسه مسئلت مینمائیم

منشی محفل / علی اکبر فرزند

بهرصورت موضوع اعزام محبوسین با هواپیما منتفی شد و نقشه احتمالی نافرجام ماند و بعداً محبوسین بطریق عادی و معمولی با اتوبوس به طهران اعزام شدند و نقشه احتمالی بصورت محاکمه دور از عدل و انصاف به موقع اجرا در آمد که افتضاح آن جزء محاکمات کم نظیر در تاریخ قضائی ایران ثبت گردید. افسوس دیده بینا و وجدان بیداری که عبرت گیرد یافت نمی شد.

### واقعه ناگوار

در روزنامه نیمروز شماره ۳۹۴ مورخه نهم آذرماه ۱۳۷۵ شرح مفصلی درباره قتل مرحوم سپهبد رزم آرا از قول برادر کوچکترش دکتر منوچهر رزم آرا که در فرانسه به طبابت اشتغال دارد درج شده که خلاصه آن بدین مضمون نقل می شود:

”در روز چهارشنبه ۱۶ اسفند ماه ۱۳۲۹ شمسی هنگامی که شادروان سپهبد رزم آرا نخست وزیر همراه امیر اسدالله علم وزیر کار از صحن مسجد شاه طهران می گذشتند تا در مراسم ختم آیت الله فیض که از طرف وزارت دربار در شبستان مسجد شاه بر پا شده بود شرکت کنند ناگهان سپهبد رزم آرا در اثر اصابت گلوله اسلحه کمری یکی از فدائیان اسلام بنام خلیل طهماسبی و دو گلوله قوی اسلحه کلت محافظ ایشان ستوان شهربانی بنام مجتبی سید علی اکبری بقتل رسید.“

در روزنامه نیمروز شماره ۳۹۷ مصاحبه با سرلشکر محمد دفتری رئیس شهربانی به تفصیل درج گردیده که مضمون آن به اختصار بشرح زیر است:

”من در آن زمان با درجه سرتیپی رئیس شهربانی کل کشور بودم برای برگزاری مراسم ختم آیت الله فیض در مسجد شاه دستور داده بودم افراد کلاتتری بازار به حال آماده باش باشند و عده ای پلیس هم با لباس سویل برای مراقبت در نقاط مختلف مسجد

گمارده بودم در ساعت مقرر سپهبد رزم آرا نخست وزیر همراه علم وارد شدند من احترام بجای آوردم به اتفاق آنها و همراهانشان بطرف شبستان حرکت کردیم از کنار حوض مسجد گذشتیم هنوز به شبستان نرسیده بودیم که ناگهان صدای تیری بلند شد و بلافاصله شلیک دو تیر را شنیدم مشاهده نمودم تیمسار رزم آرا بزمین افتاد و فوری ایشان را به بیمارستان بردند چون من رئیس شهربانی بودم و شغل حساسی داشتم به راننده خود دستور دادم چراغهای اتومبیل شماره ۱ شهربانی را روشن کند و دستگاه آژیر متحرک را بکار اندازد با سرعت بسیار حتی از چراغهای قرمز عبور کند چون در آن ایام طهران هنوز خیلی شلوغ نبود پس از چند دقیقه به کاخ مرمر رسیدم با عجله از پله ها بالا رفتم آجودان کشیک سلام کرد درب اطاق دفتر اعلیحضرت را باز نمود من وارد شده ادای احترام بجای آوردم دیدم در حالیکه اعلیحضرت دستهایشان را به کمر زده اند وسط اطاق ایستاده اند و امیر اسدالله علم مؤذبانه در حضورشان ایستاده. اعلیحضرت با خنده فرمودند ”می دانم برو“ در آن لحظه علم تعظیم کرد و من عقب گرد کرده برگشتم برای من جای بسی شگفتی است که چگونه علم توانست زودتر از من که با آن سرعت می رفتم به کاخ مرمر برود و جریان را به عرض اعلیحضرت برساند که موجب مسرت خاطر ایشان شد.“

### قسمتی از خاطرات دکتر کیخسرو راستی

دکتر راستی در صفحه ۱۱ خاطراتش بدین مضمون می نویسد:

بقرار مسموع نقشه خطرناکی طرح کرده بودند تا موقعی که ما را برای محاکمه به طهران می برند در مسیر راه کرمان به طهران در شهرهای یزد و اصفهان و قم مردم با ایجاد شورش و جنجال و هیاهو به اتوبوسهای حامل ما حمله کنند و در هر یک از آن

شهرها چند نفر از ما را قطعه قطعه کنند و علاوه از این سه شهر در طهران و سایر شهرهای ایران ماجراجویان و غارت گران به اغتشاش و شورش به پردازند و بهائیان را قتل عام نموده اموالشان را غارت کنند تا دولت برای رفع اغتشاش و استقرار نظم و امنیت حکومت نظامی اعلام کند و مأمورین انتظامی و نیروی ارتش وارد معرکه شوند و به نفع سپهبد رزم آرا که شخصی جاه طلب بود کودتا کنند اما دست قدرت الهی سرنوشت دیگری را رقم زد، آن نقشه نقش بر آب شد، غائله هائله بوقوع نه پیوست ما را سالم به طهران رساندند و دادگاه عالی جنائی طهران با صدور رأی ظالمانه ما را محکوم و سالها به زندان انداخت.

شگفت این بود که چند روز قبل از این که ما را از کرمان به طهران اعزام نمایند همشیره آقا محمود مشکی یکی از زندانیان که بانوئی مؤمنه و موقنه بود در کرمان خواب عجیبی دیده بود که سربازی طپانچه اش را روی قلب او می گذارد و می گوید باید لعن کنی و از دیانت بهائی تبری نمائی مشارالیه امتناع می کند، در قلب خود می گوید یا جمال مبارک مرا یاری ده، سرباز شلیک می کند ولی به عوض اینکه گلوله از لوله طپانچه خارج شود از قنناق آن بیرون می رود به قلب خود سرباز اصابت می کند و او را به قتل می رساند.

### اعزام محبوسین به طهران

روز بیست و هفتم اسفند ماه ۱۳۲۹ شمسی از محبوسین در زندان کرمان عکس می گیرند دو دستگاه اتوبوس با ۲۸ ژاندارم مسلح جلو درب زندان شهربانی کرمان توقف می کنند بر عکس مردم متعصب یزد، اهالی نجیب کرمان که اطراف خیابان ایستاده محبوسین را تماشا می کردند بی احترامی و توهین نمی نمودند. تصادفاً

فرمانده ژاندارمها استواری بهائی بوده که مدتها ریاست پاسگاه ژاندارمری قریه مروست مالکی میرزا محمد علی افغان را به عهده داشته و بارها مورد احسان و اکرام ایشان قرار گرفته بوده به محض مشاهده معظم له را می شناسد سلام می کند و ادای احترام بجا می آورد و علت بازداشت آنها را جویا می شود و از بیگناهی محبوسین آگاهی پیدا کرده با ادب و احترام آنها را سوار اتوبوس ها می کنند اظهار می دارد چون من مسئول هستم شما را سالم به طهران ببرم به شما اطمینان می دهم که نمی گذارم کسی به شما صدمه ای برساند. می گوید ژاندارمها بلوچ و سنی مذهب هستند و تعصبی ندارند اگر کسی بخواهد به اتوبوس نزدیک شود و حمله نماید دستور تیراندازی می دهم. صبح اتوبوسها از کرمان به طرف یزد حرکت می کنند ژاندارمها به دستور فرمانده خود در نهایت ادب و احترام با محبوسین رفتار می کنند ظهر به انار می رسند پس از صرف نهار بسوی یزد رهسپار می شوند. نزدیک غروب به مهریز می رسند مشاهده می کنند فرمانده ژاندارمری یزد باعهده ای ژاندارم مسلح در پاسگاه ژاندارمری مهریز منتظر ورود آنها هستند نماینده اداره فرمانداری یزد هم همراه آنها بوده مانع ورود اتوبوسها به شهر یزد می شوند. اعضای محفل روحانی یزد علت دستور توقف را سؤال می کنند پاسخ می دهند چون اخیراً در یزد اغتشاش و ناامنی بوده برای جلوگیری از شورش مجدد و محافظت شما از هجوم و حمله مردم باید مدتی در اینجا توقف کنید بیش از چند لحظه ای نمی گذرد که سرهنگ عبقری رئیس شهربانی یزد هم با عده ای پاسبان از نجف آباد حومه می رسند و به آنها ملحق می شوند پس از دو ساعت اتوبوسهای حامل محبوسین را احاطه کرده به طرف شهر یزد حرکت می کنند. برای اینکه مردم ازدحام و جنجال راه نیاندازند پاسبانها قبلاً در شهر شایع کرده بودند که عبور اتوبوسها از شهر یک روز به تأخیر افتاده بستگان محبوسین و عده ای دو چرخه سوار که به امید دیدار آنها به مدخل شهر رفته بودند توفیقی حاصل نکرده و مأیوسانه به خانه های

خود مراجعت می کنند چون پاسی از شب می گذشته موقع عبور اتوبوسها خیابانهای مسیر آنها خلوت بوده است فرمانده ژاندارمری یزد که در اتوبوس محبوسین سوار شده اظهار می دارد این صحنه را رئیس شهربانی ساخته بود تا وحشتی میان مردم ایجاد کند و بگوید در اثر جدیت و مراقبت من بود که اتوبوسهای حامل محبوسین به سلامت از شهر عبور کردند.

### ورود به اصفهان

ساعت ۹ شب اتوبوسها به سلامت از شهر یزد خارج شده سحرگاه به کوهپایه نزدیکی اصفهان می رسند مسافرین در آنجا شام خورده و هنگام طلوع آفتاب به اصفهان وارد شده آنها را به اداره ژاندارمری اصفهان می برند چون چند روزی بوده که محبوسین به حمام نرفته بودند فرمانده ژاندارمها که اطمینان داشته آنها فرار نخواهند کرد خودش همراه آنها به حمام عمومی می رود پس از مراجعت به اداره ژاندارمری سروان ابوالقاسم پاینده و محمود اشراقی رئیس بانک کارگشائی اصفهان که با آقایان افنانان ها سابقه دوستی دیرینه ای داشته اند به ملاقات محبوسین تشریف می برند و اظهار می دارند سروش روحانی فرزند شهید مجید بهرام روحانی که اخیراً در تفت به شهادت رسیده در اصفهان مشغول انجام خدمت سربازی است به او کمک کرده ایم تا مرخصی بگیرد و برای شرکت در مراسم سوگواری پدرش به تفت برود.

### ورود به طهران

اتوبوسها نزدیک غروب از اصفهان به سوی طهران روانه می شوند مسافرین در دلجان شام می خورند صبح زود به طهران می رسند آنها را به اداره ژاندارمری می برند. محمود مشکی همراه استوار فرمانده ژاندارمها به ملاقات ابوالقاسم حریری و سپس به دیدار دکتر عزیزالله نویدی وکیل مدافع خود می روند پس از مراجعت به اداره ژاندارمری، محبوسین از ژاندارمها و فرمانده آنها که با احترام از آنها مواظبت کرده بودند تشکر و سپاس گذاری می نمایند و مبالغی به آنها انعام می دهند ژاندارمها محبوسین را به کاخ دادگستری برده به دفتر دادگاه جنائی معرفی می کنند پس از ثبت نام محبوسین گرفتار در بند آنها را به زندان موقت شهربانی تحویل می دهند. در همان موقع ستوان یکم حسین وحدت حق باجناب دکتر کیخسرو راستی به ملاقات محبوسین موفق می گردد.

”در صفحه ۱۱۰ کتاب پروازها و خاطره ها تألیف ماه مهر گلستانه درباره این افسر دانشمند و وظیفه شناس می نویسد: جناب سرهنگ مهندس وحدت حق ارادت خاصی به حضرت اعلی داشتند و همیشه خود را سید حسین وحدت حق می نامیدند. در نیمه شب بعثت حضرت اعلی پنجم جمادی الاول مطابق با نهم اسفند ماه ۱۳۶۰ پس از گذشت ۵ ماه مسجونگی ایشان را در طهران شهید کردند و آرزوی او را برای لقای محبوب در سن ۵۶ سالگی عملی ساختند.“

## وضع زندان موقت شهربانی طهران

اسفندیار مجذوب می نویسد: در ابتدا برای اینکه ما را تحت فشار قرار دهند و معذب کنند ما را به زیرزمین مرطوب تاریکی که در روز چراغ روشن بود محبوس کردند، درب آهنین زندان را تا ظهر قفل زدند به دستور محفل روحانی ملی برای نهار ما چلوکباب آوردند مبلغی به افسر کشیک دادیم تا ما را از آن دخمه تنگ و تاریک به طبقه فوقانی زندان که دریچه داشت و نور می تابید منتقل کردند. میرزا محمد علی افغان، میرزا بدیع الله افغان و دکتر کیخسرو راستی را در یک اتاق کوچک، غلامحسین سالکیان، محمود مشکی و بنده را در اتاقی دیگر، حبیب الله رافتی، دکتر عبدالخالق ملکوتیان، حاج میرزا حسن شمسی و عباسعلی پورمهدی را در اتاق کمی بزرگتر زندانی کردند. اتاقها به حدی کوچک بود که نمی توانستیم براحتی بخوابیم شبها مقابل همدیگر می خوابیدیم و پاها را بسوی همدیگر دراز می کردیم. محمد شیروانی، پسرش علی محمد و دو برادرش را هم در اتاق دیگر حبس کردند. چون ما را مقارن عید نوروز از زندان کرمان به زندان طهران آوردند اقوام و دوستان ما هدایا و جعبه های شیرینی یزدی برای ما می آوردند مقداری را به رئیس زندان و افسران تعارف می دادیم. یک روز جنابان علی اکبر فروتن، نورالدین فتح اعظم، تیسمار سرلشکر شعاع الله علائی و میرزا طرازالله سمندری برای ملاقات ما به زندان تشریف آوردند سرهنگ خمارلو رئیس زندان دستور داد ما را با احترام از زندان برای ملاقات آنها به دفتر خودش آوردند. پس از چندی سرهنگ ۲ ثقفی به ریاست زندان موقت منصوب گردید برای ملاقات بستگان سختگیری و اشکالات تراشی می کرد. ابوالقاسم حریری خویشاوند نزدیک محمود مشکی به دیدار او رفت و اظهار داشت این متهمین افرادی محترم و خوشنام و بیگناه هستند و از روی تعصب

مذهبی آنها را در مظان اتهام دروغ قرار داده اند هدیه ارزنده ای هم به او داد. از آن پس سرهنگ ثقفی اجازه ملاقات می داد گاهی هم ما را به دفتر خودش می برد اطراف اتاق روی صندلی کنار بستگان و دوستان می نشستیم و صحبت می کردیم دو نفر از افسران شریف سروان ابوقداره و ستوان یکم مقدم بدون هیچ توقعی در هنگام کشیک خود به بستگان ما با احترام اجازه ملاقات می دادند. گروهبان شیرعلی مأمور غذای زندان مؤذبانه غذا و بسته های شیرینی را بدون اینکه بازرسی و دست بزنند به ما تحویل می داد از آقایان نامبرده متشکر و ممنون بودیم.

چون غذای زندان خوب نبود محفل ملی دستور داده بودند تا پنج ماه در حظیرة القدس برای ما غذا تهیه می کردند و خادم باوفا و مهربان حسن رضائی برای ما می آورد بعداً هم به دستور محفل ملی هر روز غذای ما را در بیمارستان میثاقیه طبخ می کردند و رضائی هم بدون اینکه خم به ابرو بیاورد از روی دل و جان نهار برای ما می آورد. دارو و میوه و مواد خام خریداری می کرد که ما خودمان روی چراغ خوراک پز نفتی شام می پختیم. رضائی لباسهای ما را به بستگان ما می داد و پس از شستشو و اطو کشیدن جمع آوری و برای ما به زندان می آورد. ما هرگز زحمات چندین ساله و محبتهای بیدریغ او را فراموش نکرده و نخواهیم کرد.

سرهنگ ثقفی که بر بیگناهی ما واقف شد و تشخیص داد رفتار ما با سایر زندانیان فرق دارد اجازه داد هر نوع کتاب حتی کتب امری، روزنامه و مجله برای ما بیاورند و بدون اینکه نامه های ما را بخواند آنها را مهر می زد تا برای بستگان خود بفرستیم گاهی هم علاوه بر وکلای مدافع به بستگان ما هم در وسط هفته اجازه ملاقات می داد.

ابوالقاسم حریری هفته ای چند بار بدیدن ما می آمد وعده و نوید می داد که ما را به زودی با قید کفالت آزاد می کنند ولی چون قضات شدیداً تحت تأثیر نفوذ متنفذین قرار داشتند هرگز آن وعده ها تحقق نپذیرفت. با وجودیکه استفاده از تیغ

صورت تراش و حمل چاقو در زندان ممنوع بود مع ذلک چون رئیس زندان و افسران دیگر بر بیگناهی ما یقین حاصل کرده و تشخیص داده بودند که ما مطیع قانون هستیم استثنائاً به ما اجازه داده بودند از تیغ صورت تراش و چاقو برای خوردن میوه استفاده کنیم ما هشت نفر اعضای محفل روحانی یزد و شمسی و پورمهدی در یک بند و شیروانی ها در بند دیگر نزدیک ما زندانی بودند ولی ما از غذای خود به آنها می دادیم و از کمک مالی دریغ نمی کردیم. محمود مشکی بازرگان شریف و سخاوتمند از جیب فتوت خود به شیروانی ها و بعضی از زندانیان بی بضاعت برای خرید سیگار و لباس و سایر مایحتاج کمکهای فراوان می کرد که تمامی آنها مرهون محبت و انسانیت او بودند. ما از بازداشت جلال بینش بی خبر بودیم پس از درگذشت او در زندان قصر آگاه شدیم. چون ما در محیط نامساعد زندان و کثرت زندانیان بیمار شده بودیم هر چه تظلم و شکایت می کردیم که با قید ضمانت ما را برای معالجه آزاد کنند هیچکس بداد ما نمی رسید تیمسار سرلشکر شعاع الله علانی به ملاقات آقای حسین علا نخست وزیر تشریف بردند و درباره بیگناهی ما و تهمت دروغ و بی اساسی که به ما نسبت داده بودند مذاکره فرمودند نخست وزیر ظاهراً قول رسیدگی و مساعدت داد ولی اقدامی ننمود.

### بهداری زندان موقت شهربانی

دکتر کیخسرو راستی می نویسد: پس از چندی که در زندان موقت طهران بودم دچار بیماری عصبی و بی خوابی شدم رئیس بهداری زندان شهربانی سرهنگ دکتر خروش که انسانی والا و بسیار شریف و مهربان بود چون فهمید ما را به اتهام واهی از روی تعصب مذهبی به زندان انداخته اند و متوجه شد که بنده دکتر طب هستم مرا به

بیمارستان منتقل و در آنجا بستری و به معالجه ام پرداخت پس از چند روزی که بهبودی حاصل کردم اغلب روزهایی که خودش نمی آمد به من دستور داده بود بیماران را معاینه و معالجه کنم هم چنین جوانان داوطلب پزشکیاری بیمارستان را درس می دادم چندی بدین منوال گذشت مجدداً بیماری من عود کرد چون استنباط کرد که نگاهداری من در آنجا ممکن است باعث تشدید بیماری گردد و از طرفی وجدانش راضی نمی شد یک پزشک بیگناه در زندان گرفتار باشد با لطف و محبت خود کمسیون از متخصصین اعصاب و روانی تشکیل داد اعضای این کمسیون دو دفعه مرا معاینه کرده رأی دادند که بنده باید با قید کفیل آزاد شوم من تا زنده ام الطاف و مساعدتهای بی دریغ آن مرد محترم را فراموش نخواهم کرد.

پس از چندی میرزا محمد علی افغان را که به علت فقدان بهداشت در زندان علیل المزاج شده و از سوء هاضمه رنج می برد به بهداری زندان منتقل و ایشان را بستری می کنند ولی معالجات چندان مؤثر واقع نمی شود. همسر محترمه اش عریضه ای می نویسد و به ملاقات جمال اخوی وزیر دادگستری رفته و تظلم می نماید که جان شوهر بیگناه بیمارش در معرض خطر است دستور بدهد با قید کفالت ایشان را برای معالجه از زندان آزاد کنند. وزیر دادگستری که گوشش بدهکار حرف حساب نبوده به آن تقاضای موجه قانونی توجهی مبذول نمی فرمایند.

و دو بیت شعر زیر مصداق پیدا می کند:

وزرائی که مرکز جاهدند  
آسمان قبول را ماهند  
گر ن سازند کار درویشان  
ورز باشد وزارت ایشان  
دیری نپائید که میرزا بدیع الله به بیماری دهان و درد دندان مبتلا می شود پس از ایشان اسفندیار مجنوب، محمود مشکی و سالکیان هم یکی پس از دیگری مریض می شوند هر چهار نفر را برای معالجه به بهداری زندان منتقل می کنند. محیط بهداری زندان از حیث آب و هوا، نظافت، بهداشت، سکوت، آرامش و تخت خوابهای

راحت توأم با ادب و محبت‌های بیدریغ سرهنگ دکتر خروش رئیس بهداری زندان با وضع زندان موقت و علی‌الخصوص زندان مشقت بار یزد قابل مقایسه نبود زیرا هر روز صبح دکتر خروش با خوشرویی و مهربانی فراوان این محبوسین را ملاقات و معاینه و مداوا می‌نماید و پس از نوشیدن یک فنجان قهوه و دلجوئی از محبوسین بهائی به سراغ سایر بیماران می‌رود. محبوسین رفتار مؤدبانه و محبت‌های بی‌شائبه دکتر خروش را هرگز فراموش نمی‌کنند و بهبودی خود را مرهون لطف و حذقت او می‌دانند علاوه بر معالجه و مداوا سرهنگ دکتر خروش که فهمیده بود محبوسین بیگناه هستند با سهولت اجازه می‌داد که محبوسین با بستگان خود در دفتر بهداری دیدار نمایند.

در اسفند ماه ۱۳۳۰ کاظم کاظم زاده وکیل مدافع محترم به ملاقات محبوسین به بهداری زندان تشریف برده مژده می‌دهند که باب لقا مفتوح شده یعنی حضرت ولی امرالله اجازه زیارت اعتاب مقدسه و شرفیابی به حضور مبارک را صادر فرموده اند. از آن پس زائرینی که عازم زیارت بودند قبل از عزیمت و بعد از مراجعت به ملاقات محبوسین می‌رفتند و اظهار عنایات مولای رشوف مهربان را به محبوسین ابلاغ می‌نمودند که موجب مسرت و خوشنودی آنها می‌گردید. اولین گروه کعبه مقصود جنابان سرهنگ خاضع، ذکراالله خادم و عده ای دیگر بودند که در دفتر بهداری زندان به ملاقات محبوسین تشریف می‌برند. محبوسین مخصوصاً محمود مشکی و افنان‌ها عرض عبودیت و خضوع و خشوع را به حضور مبارک تقدیم داشته استدعای صون و حمایت می‌نمایند. جنابان خاضع و دکتر عزیزالله نویدی پس از مراجعت از ارض اقدس به اتفاق سرهنگ شاهقلی در بهداری زندان محبوسین را ملاقات می‌نمایند و الطاف و اظهار تفقد مولای بنده نواز را به محبوسین بشارت می‌دهند که تمام مشقات و مصائب زندان را فراموش کرده روح جدیدی در کالبد افسرده آنها دمیده می‌شود.

مجنوب در دنباله خاطراتش در صفحه ۵۵ می‌نویسد: تنها دلخوشی ما این بود که نظر عنایت و شفقت مولای مهربان متوجه این زندانیان بود که به زائرین محترم فوق‌الذکر فرموده بودند اگر ایشان را ملاقات کردید از طرف من به آنها اطمینان دهید که این صدمات به نفع امر است تأسی به جمال مبارک نمائید که بارها در سجن محبوس بودند. تضییقات مرتفع خواهد شد. زائرین اظهار داشتند که هیکل مبارک از مصائب وارده بر یاران یزد بی‌نهایت محزون گشتند فرمودند هر وقت با فروتن مکاتبه نمودید ایشان را از تأثرات خاطر من لطفاً مستحضر دارید زائرین متذکر شدند که هیکل اطهر پیوسته برای استخلاص این نفوس مخلصه دعا می‌نمایند و آنان را به صبر و شکیبائی توصیه می‌فرمایند که این صدمات در سبیل امرالله است و یقیناً خداوند ایشان را یاری و اجر جزیل عطا خواهد فرمود. تلگرافات تفقد آمیزی که به افتخار محبوسین یزد مخابره فرموده اند به شرح ذیل می‌باشد:

ترجمه تلگرافات مبارک حضرت ولی امرالله به مناسبت گرفتار شدن

اعضای محفل روحانی یزد

”از اخبار یزد متألم به محبوسین و منسویین ستم‌دیده اطمینان دهید که برای شمول صون و حمایت الهی و استخلاص محبوسین و مجازات ستمکاران و فتح و فیروزی امرالله از صمیم قلب دعا می‌کنم  
شوقی“

”بکمال شوق و محبت بیاد جامعه عزیز ستمدیده جانفشان که مدتها در پنجه ظلم گرفتارند مألوف، صون و حمایت الهی و رفع محرومیتها و مشکلات ملتمس و تحقق سریع و عودی را که جلال و شکوه آن خارج از وصف و بیان است مسئلت می نمایم

امضای مبارک“

رقیمه ایادی امرالله جناب آقای ذکراالله خادم

۱۴ شهرالاعلاء ۱۰۸ بدیع از قصر مبارک بهجی الی شیراز

حضرت ایادی امرالله جناب میرزا طراز الله سمندری روحیفده فقط یک نکته را نتوانستم ناگفته بگذارم که ذات اقدس از فرط عنایت و رأفت باحبای ایران قریب به این مضمون اشاره فرمودند: میدانم احبای ایران تحت فشار و گرفتار تضيیقات هستند من هم در ناملایمات آنها سهیم و شریکم. آیا ما احبای ایران لایق چنین الطافی هستیم که سهیم آلام و ناملایمات وجود مبارک باشیم یقین است که در بین بندگان آستانش نفوس مبارکه ای نظیر محبوسین یزد بوده و هستند که اگر بدانند چه عنایتی به ایشان و فرد فردشان فرمودند فکر می کنم هزاران هزار نفوس از بندگان مخلص وجود مبارک آرزو می کنند تمامی عمر را در زندان بگذرانند و مشمول چنین عنایاتی بشوند از جمله بیانات مبارکه اینکه در موقعی که ذکر محبوسین عزیز یزد شد و دست خطی که آن عزیزان توسط جناب خاضع به این عبد ذلیل شرمسار مرقوم فرموده بودند ارائه

گردید ذات اقدس در حالیکه در باغچه های بالای مقام بر روی کرسی جالس بودند و این بندگان ذلیل آستان با کمال خضوع در محضر مقدسش نشسته تبسم از لبان مبارک قطع نمی شد همانطور که آرزوی قلبی سالکیان عزیز و ملکوتی نازنین و دو افنان سدره مقدسه و جناب محمود مشکی عزیز و مجنوب پر جذبه و اشتعال و رأفتی رشوف و شمسی محبوب و پورمهدی مهربان و رفاهی عزیزتر از جان و دکتر راستی نازنین با آن تبسم ملیحش بود در حین مسرت خاطر مبارک ذکر آن عزیزان به میان آمد قلب مبارک از خلوصشان طافح از مسرت و رخا و سرور شد. جناب سرهنگ خاضع تفصیل زیارت آن عزیزان را در دو نوبت با آن مشکلات معروض داشتند که خدمت ۸ نفر برادران عزیز رسیدیم و بقیه را دیگر اجازه ندادند به خاکپای مبارک عرض نمود پس از اشعار بر اینکه هنوز جلسه تشکیل نشده فرمودند احباء مطمئن باشند این تأخیر حکمت کلی دارد اینها از حوادث مهمه قرن ثانی بهائی است بعد از وقوع حکمتش معلوم خواهد شد و اسباب اشتهار امر مبارک خواهد شد و مقدمه استقلال نظم مبارک است.

بله اینها مقدمه استقلال امر مبارک است احباء باید صابر باشند و مطمئن باشند که این دارای حکمت های کلی است جناب افنان ممتازند از سایرین اطمینان بدهید که من تعلق مخصوص به ایشان دارم جوهر خلوص هستند متین و خلیق و ممتازند حقیقتش این است که در بین افنان ممتازند لابد همشیره ایشان خیلی متأثر هستند از یک طرف برادر و از یک طرف قرینشان، اینها حوادث مهمه است شبیه ای نیست از برای امر مفید است و پس از ذکر خلوص فرد فرد و سالکیان عزیز هیکل مبارک استفسار فرمودند آیا محلشان مفروش است عرض شد از این بابت مسبوق نیستیم ولی ظاهراً در محبس محلشان ممتاز از سایر محبوسین است و محفل مقدس روحانی طهران مواظبت تام می نماید و هم چنین اسامی نفوسی که به معیت ایشان به محبس رفتیم به خاکپای مبارک عرض شد. در دنباله این بیانات مبارکه فرمودند

در ایران حالا تقریباً انفصال واقع شده لکن به درجه استقلال نرسیده و اینها مقدمه استقلال امر است. علم استقلال امر در ایران و در بعضی ممالک غربیه مرتفع نشده بلکه انفصال تام هم واقع نشده هنوز در مرحله ثانی انفصال است در مصر این مرحله طی شده ولی هنوز به درجه استقلال نرسیده.

(منظور هیکل مبارک آقا میرزا محمد علی افغان و همشیره ایشان افسر خانم افغان و همسر مشارالیها آقا میرزا بدیع الله افغان بوده اند).

اسفندیار مجنوب در صفحه ۵۷ خاطراتش می نویسد:

تعجب در این است که وقتی حضرت ولی امرالله ارواحنا فدا می فرمایند آیا اطاقشان مفروش است؟ جواب می دهند از این بابت مسبوق نیستیم محفل مقدس ملّی و محفل روحانی طهران از هر حیث به زندانیان کمک می فرمودند و هیچ کوتاهی نمی کردند ولی راجع به فرش اطاق هیچوقت استفسار فرمودند که آیا فرش دارید یا خیر؟ یعنی هیچ کس متوجه این موضوع نبود و احدی هم در این سه سال استفسار نکرد ولی مولای توانا چقدر محیط و ملهمند که این را فرمودند جلت عظمت و قدرته.

### قسمتی از یادداشت های ایام تشریف ذبیح الله زنده

روزی که همشیره زاده های اسفندیار مجنوب ذبیح الله زنده و همایون خانم عازم زیارت ارض اقدس بودند برای ملاقات و تودیع با محبوسین یزد به زندان می روند. محبوسین و حضرات افغان خواهش می کنند که حضور مبارک عرض نمایند که از محکومیت بیم داریم می خواهیم تبرئه بشویم. پس از مراجعت شرحی که آقای زنده

از بیانات شفاهی هیکل مبارک یادداشت کرده بود به مجنوب داده که قسمتی از آنها به شرح ذیل است:

صبح جمعه ۱-۲-۳۲ ساعت ۱۰ صبح مشرف شدیم پس از اظهار عنایت و احوالپرسی فرمودند سابقاً مسافرین و زائرین با زحمت زیاد به این صفحات می آمدند ایام جمال مبارک مسافرین خیلی در زحمت بودند و از دور جمال مبارک را زیارت می نمودند بیک دفعه زیارت اکتفا نموده مراجعت می کردند مین بعد وسیله مسافرت سهل تر خواهد شد که مسافرین مستقیماً از طهران به حیفا یک ساعت می آیند و رأساً وارد جبل کرمل خواهند شد هم چنین برج عکا را زیارت خواهند فرمود شما هم طی ارض کردید و هم طی سماء و این از علامات ظهور قائم است که شیعیان در انتظار آن هستند فرمودند در لوح کرمل جمال مبارک دو بشارت عظیم داده اند که یکی ذکر مدینه الله و دیگری سفینه الله است مدینه الله مقام اعلی است و سفینه الله اشاره به تأسیس بیت العدل اعظم و مرکز اداری بین المللی بهائیان می باشد. دو مرکز یکی روحانی و یکی اداری هر دو بین المللی است این تأسیس عظیم که ملاحظه نمودید جمال مبارک در اواخر حیات دستور فرمودند. بعد فرمودند جبل ماکو کجا و کوه کرمل کجا این تأسیسات هنوز بدایت تأسیس وحدت عالم انسانی است اطراف مقام اعلی نزهتگاه است و خود مقام محل زیارت است. از جناب روحانی سنوال فرمودند احبای قزوین چطور هستند جواب عرض شد احباء در فشار اعداء می باشند فرمودند به عذاب الیم گرفتار می شوند باز هم فرمودند اهل عالم باید معذب شوند تا هوشیار گردند و درست شوند شما مطمئن باشید یدالله فوق ایدیه می باشد. ایران به فرموده مبارک جنت النعیم خواهد شد احباء ابداً مضطرب نشوند شما مطمئن باشید دولت وطنی جمال مبارک محترم ترین حکومت دنیا است هم در امور اجتماعی و هم در امور روحانی اینها حکمت بالغه الهیه است مسافرین که قبلاً آمدند اطمینان دادم این انقلابات در ایران مقدمه انفصال شریعت

است و منتهی به اعلان امر خواهد شد آنچه وارد می شود خیر امرالله است چه جزئی و چه کلی حوادث عالم جمیع ممد امرالله است هم اشتها امر مبارک و هم استحکام امر مبارک است جمال مبارک ۷۰ سال قبل خطاب به جناب مبلغ در شیراز فرمودند عالم منقلب است و وجه آن به لامذهبی سوق داده می شود. جمال مبارک انقلابات امروز را ۷۰ سال قبل اخبار فرمودند به بینید چقدر صریح است این بیان آن ایام آثارش ظاهر نبود حالیه ظاهر شده بعد می فرمایند مدتی ایام بهمین نهج طول خواهد کشید بعد می فرمایند به درجه ای سخت خواهد شد که ذکر آن الیوم جایز نه. این نص مبارک است مجدد راجع به انقلابات فرمودند جمال مبارک به صراحت در لوح کرمیل فرموده اند هر وقت میقاتش رسید یعنی لامذهبی و تزلزل عالم به درجه اعلی رسید آن وقت است که بغتاً امر مبارک مرتفع خواهد شد و اعلان نصرت امر الهی هویدا می گردد... ایران انقلاب عظیم در پیش دارد در خطر است احباء مهاجرت کنند و بروند تا هم میدان خدمت پیدا کنند و هم آزادی داشته باشند.

### ارجاع پرونده از کرمان به طهران

چون حسین فروغ رئیس دادگاه عالی جنائی کرمان از رسیدگی به پرونده قتل ابرقو امتناع می نماید محمد علی بودرزی وزیر دادگستری در اجرای دستور نخست وزیر محاکمه متهمین پرونده ابرقو را به دادگاه عالی جنائی طهران شعبه یک ارجاع می کند.

### قرار رفع نقص پرونده

دادگاه جنائی شعبه یک مرکز پس از مطالعه پرونده متوجه نواقصی شده است که از جهت رسیدگی و صلور حکم قابل اغماض نبوده و صلور حکم را غیر ممکن دیده

است لهذا قرار رفع نقص و تکمیل پرونده را صادر نموده که متن قرار در دسترس نیست ولی در رساله (حقایقی چند راجع به پرونده ابرقو...) در صفحه ۱۳ نسبت به این موضوع می نویسد که:

”قرار رفع نقص که از طرف دادگاه صادر شده نشان می دهد که در این پرونده کوچکترین دلیل علیه متهمین یافت نمی شود.

دادگاه می گوید آخر ما که نمی توانیم با سه نفر اسفندآبادی مجهول الهویه جمعی را محکوم کنیم پس یک بازپرس برود سه نفر اسفندآبادی را که پسر شیروانی گفته آنشب در خانه پدرش حافظ می خوانده اند دستگیر نماید تا آنها را محکوم به اعدام و سایرین را هم بتوانیم به عنوان معاونت محکوم نمائیم.

دادگاه در قرار می نویسد:

راجع به فعالیت عباسعلی پورمهدی در ابرقو کوچکترین دلیلی در پرونده نیست یک فکری برای این کار بکنید و بگوئید چه اقدام مثبتی در عمل قتل کرده است؟

همچنین در آن قرار می نویسد:

آخر این استوار خاکپور... که می گوید اثاثیه مقتول را محمد حسین برادر محمد شیروانی به ده بید نزد احمد نکوشی برده منبع این اطلاع کجاست؟ چگونه محمد حسین شب بال در آورده و پس از کشتن صغری به ده بید رسیده و صبح در ابرقو بوده است؟

دستورهای دیگری هم دادگاه می دهد هر کس آن قرار را بخواند یقین حاصل خواهد کرد که آن قرار به منزله حکم برائت متهمین است و تازه باید یک نفر بازپرس برود و برای دادگاه دلیل بیاورد.

البته پرونده متشکله در بازپرسی یزد فاقد مسلرک و دلیل و ساخته و پرداخته یک سلسله تحقیقات ناشیانه و مغرضانه بوده و توجه دادن اتهام به جهت اختلاف مذهبی صرف ادعای بدون دلیل و قرینه بازپرس بوده است که بطلان این فرضیه عجیب

غیرقابل تردید است و بازپرس مغرض و یا حداقل ناشی مستحق تعقیب انتظامی بوده است.

لکن قرار رفع نقص دادگاه جنائی مرکز دلالت دارد که دادگاه نامبرده مادام که متهمین اصلی را مجهول الهویه، غایب و بلا دلیل می بیند متوجه می شود که نمی تواند متهمین بهائی را به تحریک و معاونت که وجهاً من الوجوه دلیل و حتی قرینه و اماره ای بر علیه آنها اقامه نشده است و بدون جهت مورد تعقیب قرار گرفته اند محکوم کند بنابراین دستور دستگیری سه نفر متهم مجهول الهویه را صادر می کند و ضمناً چون نواقص پرونده را دارای اهمیت تشخیص داده نسبت به اتهام عباسعلی پورمهدی مهاجر ابرقو هم معترض و متذکر شده که عباسعلی چه اقدام و مداخله ای در عمل معاونت در قتل داشته که بدون وجود و ارائه دلیل او را بنام اولین معاون جرم تحت تعقیب قرار داده اند.

بهر صورت اسدالله زمانیان بازپرس شعبه ۱۲ طهران را مأمور رفع نقص و تکمیل پرونده می کنند.

### اندک توجهی به قرار رفع نقص صادره از دادگاه عالی جنائی

مفاد قرار رفع نقص دلالت دارد بر اینکه:

اولاً - دادگاه جنائی تمام تخلفات بین و آشکار بازپرس یزد را پذیرفته غیبگونی، مکاشفه مجعول غیرقانونی او و ادعای الهام غیبی مبنی بر ارتکاب قتل به علت اختلافات مذهبی و انتساب آن اتهامات را به افراد بهائی ابدأ اشکالی ندیده و تلویحاً تأیید کرده است.

ثانیاً - اقدام بازپرس را در رها کردن بدون دلیل و بدون قید و شرط متهمین درجه اول یعنی مهمانان صغری مقتوله را ایرادی نگرفته است.

ثالثاً - دیوان عالی جنائی از تمام مداخلات خودسرانه اسفندیار خان و معاضدت های کریمانه او که کار و زندگیش را رها کرده با راننده و گماشته اش برای پیدا کردن اشیاء مسروقه مقتوله به ده بید و قشلاق رفته و دو دفعه برای دستگیری احمد نکوشی به شیراز مسافرت کرده حسن استقبال نموده و عزل ناگهانی فرماندار حقگوی یزد و انتصاب معاون زاده را به کفالت فرمانداری یزد غیر عادی و اعمال نفوذ تلقی نفرموده است.

### اعزام اسدالله زمانیان به یزد

قرعه فال بنام زمانیان بازپرس شعبه ۱۲ مرکز می افتد که برود خرج سفر بگیرد، فوق العاده بستاند و با اطرافیان سالاری تماس بگیرد و دلائلی برای این پرونده بی دلیل بتراشد. برای انجام دستوراتی که در قرار دادگاه نوشته شده زمانیان به صوب یزد حرکت می کند و به منزل حاج سید علی محمد وزیری یکی از متنفذین یزد وارد می شود روحانی مزبور تعلیمات لازمه را به او داده محمد علی گیوه چی را به عنوان راهنما و مشاور او تعیین می کند.

محمد علی گیوه چی معروف به حاجی بابی همان شخص ماجراجوی مغرضی است که در پرونده قتل محمد فخار هم رضا لطفی را برای هجوم به منازل و تجارتخانه های احباء تشویق و راهنمایی می کرد. این دفعه هم همه جا ملتزم رکاب و مشوق زمانیان است با دستور و حضور همین گیوه چی اول برای بازرسی به حظیره القدس یزد وارد می شوند با خشونت دفاتر و اوراق محفل روحانی یزد و لجنات و کتب و الواح

خط اصل را که تقریباً ده من وزن داشته ضبط کرده در گونی می ریزند بعداً دفاتر و اوراق تجارتخانه جلال بینش را می گیرند سپس با خشونت به خانه های جلال کافی، ضیاء الله لیبی، میرزا محمد علی افغان و میرزا بدیع الله افغان که هر دو در طهران زندانی بودند وارد می شوند در موقع بازرسی منازل و بازجویی از همسر و فرزند صغیر یکی از آنها که بیش از ۱۲ سال نداشته موجبات ترس و اضطراب آنها را فراهم می کند و بعنوان پیدا کردن مدارک و اسناد هتاکی و جسارت را به اعلی درجه می رساند و با ایجاد رعب و وحشت دفاتر و اسناد و اوراق شخصی و عکس های خانوادگی و کتب خطی نفیس و الواح خط اصل که هیچ ارتباطی با پرونده ابرقو نداشته ضبط کرده با سایر مدارک برای خوش خدمتی به طهران می فرستد و متصدیان مربوطه هم کتابها را برای خود برداشته و هرگز به صاحبانش مسترد نکردند. زمانیان جز آه و ناله مظلومین بیگناه چه پیدا می کند هیچ، هیچ.

چون دامان متهمین از اینگونه اتهامات منزّه و مبرا بود از همه مهمتر اقدامات محمد علی گیوه چی در ابرقو و آباءه و ده بید است زیرا بازپرس بهر نقطه ای که می رود او را برای مشاوره همراه خود می برد و طبق دستور او عمل می کند بطور کلی میتوان گفت زمانیان خادم و منشی مخصوص محمد علی بوده نه یک نفر بازپرس صالح و بیغرض. زمانیان بکلی در بست خود را در اختیار گیوه چی و سالاری و مخالفین قرار داده در منزل هدایت الله عظیمی سکونت می گیرند.

هدایت الله عظیمی همان کسی است که به محض اطلاع از جریان قتل نگران حال قیومی شده بعداً جزء عمال اسفندیار خان قرار گرفته بر علیه متهمین شهادت دروغ داده و با زمانیان همکاری می کرده است

## ورود زمانیان به ابرقو و حضور خاکپور

به محض اینکه زمانیان وارد ابرقو می شود بلافاصله خاکپور هم به ابرقو آمده و در پرونده منعکس شده که برای مرخصی به آنجا رفته است. تردیدی نیست که حضور خاکپور برای هدایت و راهنمایی و اثبات صحت تحقیقات قبلی ایشان بوده غافل از اینکه زمانیان بهیچوجه نیازی به حضور خاکپور نداشته و در جعل و ساختن پرونده از تمام مأمورین قضائی دخیل در این پرونده بی باک تر و بی ملاحظه تر و در عین حال نادان تر بوده است.

تحقیقات و مرقومات زمانیان مثبت مراتب بالاست و ثابت می کند که این قاضی تحقیق اصولاً اهل بازجویی و قبول زحمت نبوده و نیازی به کشف حقیقت نداشته بلکه با کمال شهامت بی باکانه و غیرمنصفانه آنچه خواسته اند جعل کرده و از متهمین تبرئه شده بیسواد خواسته است که ذیل آن اوراق مجعول را انگشت بزنند و روانه زندان شوند. بدبختانه در این قضیه هر کس دخالت داشته سعی کرده در مسابقه تخلف و حق کشی گوی سبقت را از سابقین برآید.

## تحقیقات بازپرس از خاکپور

نصیری می نویسد: بازپرس از استوار خاکپور پرسیده شما گفته اید محمد حسین برادر محمد شیروانی اثاثیه مقتولین را نزد برادرش احمد نکونی برده اطلاع شما از کجاست؟ استوار خاکپور در پاسخ گفته: آقای بازپرس شما الحمدالله عقل کل هستید چطور باور نمی کنید محمد حسین شب صغری را کشته و همان شب بیست و پنج فرسنگ به ده بید رفته و صبح در ابرقو حاضر بوده.

زمانیان می نویسد: از خاکپور سئوال شد خاکپور می گوید یادم نیست از کی شنیده ام بنابراین در این مورد دستور دادگاه که گفته بود از خاکپور توضیح خواسته شود تکمیل شده زیرا همین که خاکپور گفته من میدانم از کی شنیده ام کافی است که او راست گفته و جرم محرز شده است ولو آنکه قضیه باور کردنی نیست اثاثیه ای هم در خانه احمد نکونی در قشلاق ده بید یافت نشده است.

پس از تکمیل این دستور بازپرس به اجرای سایر دستورات دادگاه پرداخته ولی هر چه محمد علی گیوه چی زحمت کشیده و خون دل خورده و هر چه خاکپور سعی و کوشش نموده کوچکترین دلیلی که ثابت کند عباسعلی پورمهدی با محمد شیروانی رابطه ای داشته و عمل مثبتی کرده است به دست نیامده و بالاخره محمد علی گیوه چی یکی دو نفر را در ابرقو پیدا کرده که گفته اند ما سه روز بعد از واقعه قتل صغری عباسعلی را در ابرقو دیدیم که اوقاتش تلخ بود و می گفت می خواهم به یزد بروم. این دستور دادگاه هم بدین طرز اجرا شده زیرا چون دو نفر مغرض گفته اند عباسعلی پورمهدی اوقاتش تلخ بوده و می خواسته به یزد برود پس به نظر بازپرس جرم او محرز بوده و دستور دادگاه اجرا شده است.

### اخذ اقرار خلاف واقع با خدعه

زمانیان مانند یک مأمور غیرمسئول تام الاختیار در نهایت قدرت به اسفندآباد وارد می شود استوار خاکپور رئیس پاسگاه ژاندارمری مهریز که اختصاصاً برای پرونده سازی او را به ریاست پاسگاه ابرقو منصوب کرده بودند تا الهام و غیبگوئی صادقی بازپرس را جامه عمل بپوشاند همزمان با ورود زمانیان بنام مرخصی از محل خدمتش که بعد از انجام و اجرای منظور متنفذین به پست دیگری منتقل شده بود

فقط برای کمک به زمانیان به ابرقو آمده تا پرونده ای را که قبلاً ساخته بوده است تکمیل کند.

به قراری که در پرونده منعکس است زمانیان برای اثبات شخصیت ممتاز خود در فساد و ارتکاب هر جرم و جنایتی که مافوق جنایات صادقی بازپرس باشد سهلترین و ظالمانه ترین راه را انتخاب کرده است. اول به استناد و اتکاء به گزارش فروغ رئیس دادگاه عالی جنائی کرمان که راجع به دستخوردگی و کسری اوراق پرونده ابرقو به وزارت دادگستری گزارش داده بود او هم چند برگ از مدارکی که مربوط به قسار منع تعقیب و برائت سه نفر اسفندآبادی در پرونده بوده بر می دارد. سه نفر اسفندآبادی تبرئه شده یعنی محمد رفاهی، حسن همتی و حسین کرم بخش را احضار می کند با مهربانی و خدعه آنان را فریب داده مطمئن می کند و مطالب خلاف واقعی بر علیه آنها نوشته و آن را جلوی آن بیچارگان بیسواد دهاتی گذاشته و نشان می دهد تا انگشت بزنند. بلافاصله قرار بازداشت آنها را صادر و به زندان طهران اعزام داشته است لابد در آن موقع استوار خاکپور برای نازشست از طرف خود و استادش صادقی شانه زمانیان را بوسیده و از آن درس آموزنده پند گرفته که چگونه با سهولت میتوان به جای شکنجه و آزار با خدعه و نیرنگ از بیگناهان اقرار خلاف حقیقت گرفت احتمالاً زمانیان هم به خاکپور گفته تمام اقدامات هفده روزه شما و قضات یزد در ابرقو به پیشیزی نمی ارزد زیرا من با این ترفند هم سه نفر متهم پیدا کردم و هم برای دادگاه تحصیل دلیل نمودم این اقدام خلاف وجدان زمانیان روی تمام مأمورین ژاندارمری و قضات را سفید کرده که باعث دعای خیر در حق آنان و نفرین و لعنت برای زمانیان شده است.

## هیچ مجرمی نمی تواند تمام آثار جرم را محو نماید

در راستی و حقیقت قدرت و نفوذی است که در خلاف و نادرستی نیست. حتی افراد باهوش، زیرک و مجرب هم در ارتکاب عمل خلاف از اشتباه مصون نمانده اند از جمله اشتباهات صادقی بازپرس برای نجات اسفندیارخان و عمال او، برداشتن تعدادی از اوراق پرونده، آزاد کردن بدون دلیل و بدون قید و شرط سه نفر متهم بازداشتی و ادعای الهام غیبی و مکاشفه برای متهم کردن افراد بیگناه به عنوان اختلاف مذهبی بوده در حالی که غیر از مسلمان از پیروان سایر مذاهب کسی در ابرقو وجود نداشته است. اما اسدالله زمانیان که در مدارس قم تحصیلات قدیمی را آموخته پا را از صادقی فراتر گذاشته ایشان هم تعدادی از اوراق مربوط به برائت سه نفر اسفندآبادی را از پرونده برداشته و طبق نامه مورخه ۱۶- ۱۰- ۱۳۳۰ به دادسرای طهران گزارش داده که ۵۶ برگ از پرونده مفقود شده با این اقدام خود تمام گناهان برداشتن اوراق از پرونده را به گردن صادقی انداخته و همکارش را رسوا نموده است.

معلوم نیست چرا زمانیان با آنهمه بی باکی و مهارت و چالاکي در پرونده سازی مرتکب عمل ابلهانه ای شده با سوء استفاده از بیسوادی سه نفر مبرا شده از اتهام با خدعه آنها را فریب داده و بر علیه آنها اقرار خلاف واقعی جعل کرده و آنها را به زندان انداخته است اگر زمانیان قصد کشتن سه نفر بهائی را داشته به مراتب سهل تر و عاقلانه تر بوده که سه نفر بهائی دیگر را پیدا کند و گرفتار نماید. اینجاست که حقیقت و راستی بر خلاف و نادرستی غلبه کرده چشمان زمانیان را بسته، عقلش را ربوده که بر خلاف قانون سه نفر تبرئه شده را مجدداً به اتهام همان جرم مورد تعقیب قرار داده اگر در دادگستری عدالت و قانون به معنی و مفهوم واقعی اجرا می شد قضات را جرأت و جسارت اینگونه اعمال خلاف قانون نبود لیکن با هزاران افسوس

که از صدر تاذیل همه از سر و ته یک کرباس بودند و در تبعیض و بی عدالتی گوی سبقت را از همدیگر می ربودند.

## چند برخورد اتفاقی قبل از جلسه دادرسی

نصیری می نویسد: قبل از بیان مطلب لزوماً متذکر می شوم که من این مطالب را مطابق با واقع و حقیقت می نویسم و سند و مدرکی برای اثبات آنها ندارم هر کس تردید نماید و قبول نکند مختار است و هر کس مرا صادق بداند و تصدیق نماید به این حقایق واقف گشته و اوضاع و احوال آن زمان را بهتر بیاد می آورد.

۱- روزی در یکی از شعب دادگاههای دیوان کیفر در دادرسی دیگری وکالت داشتم با ابوالفضل لسانی قاضی سابق دادگستری و وکیل مدافع آن روز اتفاق ملاقات حاصل شد از من سنوال نمود که شنیده ام در پرونده متهمین به قتل ابرقو وکالت دارید آیا صحیح است یا خیر؟ جواب مثبت دادم و ضمناً خواهش کردم که ایشان هم وکالت این پرونده را قبول فرمایند. لسانی با صداقت و صراحت تام و تمام فرمود با آنکه به حق الوکاله اش نیاز مبرم دارم اما برآستی اقرار می کنم که جرأت این وکالت را ندارم!

آن روز معنی واقعی این جواب منفی را نفهمیدم لکن در جریان دادرسی و حکم غیر عادلانه دادگاه جنائی فهمیدم چه دستهایی در دادگستری اعمال نفوذ می کند و چه عناصر سست و بی اراده ای بر ما حکومت و قضاوت می نمایند؟!

۲- روز دیگری با سلیمان ضیاء ابراهیمی که از کرمان به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شده و در طهران علاوه بر نمایندگی مجلس به وکالت دادگستری هم اشتغال داشت در دادگستری برخورد کردم. ضیاء ابراهیمی موضوع محاکمه پرونده ابرقو را

استعلام کرد من جواب دادم و تقاضا کردم که شما هم قبول وکالت بفرمائید جواب داد من معذرت می خواهم و اضافه کرد حتی خواجه نصیری شما هم که مدیر روزنامه تندباد کرمان است بیشتر از همه به من می تازد گفتیم اولاً چه ارتباطی با کار و وکالت شما دارد؟ وکالت مانند طبابت است طیبیب با عقیده مریض چکار دارد ثانیاً من ضمانت می کنم که خواجه نصیری در این مورد ابداً جسارتی ننماید. جواب داد با تمام این مراتب برای من قبول این وکالت میسر نیست و نمی توانم قبول وکالت نمایم. من البته از ایشان گله ای نداشته و ندارم ولی این بود وضع رعب آور دادگاه.

۳- روز دیگر هم قبل از تشکیل دادرسی پرونده متهمین به ارتکاب قتل در ابرقو حاجی علی اکبر خان طه وکیل دادگستری که بعداً دادستان کانون وکلای دادگستری شد در سالن دادگستری به من برخورد ضمن صحبت اظهار داشت در پرونده ابرقو وکالت دارید؟ جواب مثبت دادم طه گفت در این خصوص سابقه ای دارم که باید برای شما تعریف کنم سپس به شرح موضوع پرداخت که چندی قبل یکی از آقایان علما اعلام یعنی آقای بهبهانی به من پیغام داد که با ایشان ملاقات نمایم. من به ملاقات آقا رفتم موضوع پرونده قتل ابرقو را مطرح کردند و به من تکلیف نمودند که وکالت این پرونده را از طرف مدعی خصوصی قبول نمایم که اجر اخروی دارد و هم مبلغی هم به عنوان حق الوکاله پرداخت می گردد. طه اظهار داشت که به آقا جواب دادم برای مدعی خصوصی تاکنون عده ای در حدود ده نفر وکیل انتخاب شده آیا این عده کافی نیست که منم دخالت نمایم؟ آقای بهبهانی گفت خیر دخالت شما لازم است برای حفظ حقوق ورثه مقتولین این وکالت را بپذیرید وجود شما مؤثر است طنه اظهار داشت که من جواب دادم اگر اینطور است و امر می فرمائید پس مقرر فرمائید که حق الوکاله را بدهند تا اقدام شود.

آقای بهبهانی گفتند من سفارش می کنم دو هزار تومان حق الوکاله بپردازند اجر اخروی هم دارد طه گفت من جواب دادم که اگر قرار است من این وکالت را بپذیرم امر فرمائید که مبلغ بیست هزار تومان بابت حق الوکاله بپردازند تا قبول وکالت نمایم. آقا با تعجب گفت ورثه مقتولین که چیزی ندارند این دو هزار تومان را هم مؤمنین کمک کرده اند شما هم همین مبلغ را قبول نمائید. طه گفت به آقا جواب دادم که برای این پرونده آنچه من اطلاع دارم تاکنون در حدود هفتصد هزار تومان جمع آوری شده و من کمتر از بیست هزار تومان حاضر به قبول وکالت نیستم. چون این جواب را دادم آقای بهبهانی بسیار ناراحت شد و با عصبانیت گفت این حرفها حقیقت ندارد اگر شما نمی خواهید قبول وکالت کنید مختارید. طه فرمود من وکالت را قبول نکردم لکن تا این مبلغ درآمد باقیست هر ساله یا یک نفر بهائی را می کشند و برای قاتلین اعانه جمع می کنند و به جیب می ریزند یا بهائی را به ارتکاب قتل متهم می کنند و برای حمایت مدعی خصوصی تحصیل درآمد می کنند. اینست اظهار یک مرد بتمام معنی مسلمان و نیک سرشت که خدایش رحمت فرماید.

### دادرسی علنی

در روز هفدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۱ شمسی دادگاه عالی جنائی شعبه یک مرکز برای رسیدگی به پرونده متهمین قتل در ابرقو به ریاست اشرف احمدی و چهار نفر اعضای دادگاه زین العابدین ابراهیمی، فخرالدین طباطبائی، باقر وکیلی، عباسعلی ارشد عامری با حضور خلیل صبری دادیار استان تشکیل گردید. در ساعت ۹ صبح قضات و دادیار به سالن بزرگ دادگاه جنائی وارد شده در صندلی های خود که روی سن قرار داشت نشسته مجسمه فرشته عدالت که ترازویی در دست داشت روی دیوار